

۲۰۰  
۲۹۵

صراط النجاة

۳۸۱



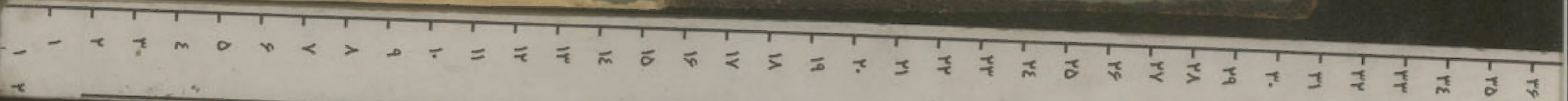
۹۷

صراط النجاة

۵۳۲  
۵۳۲  
۲۱۰۹۱۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب صراط النجاة		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۰۹۱۶
شماره اختصاصی (۵۳۲) از کتب اهدائی: یکم زان		

*[Handwritten notes and calculations in Persian script, including various numbers and text fragments.]*





۲۶۰۰  
۲۶۵

صراط النجاة

۳۸۱



۹۷

صراط النجاة

۵۳۲  
۵۳۲  
۲۱۰۹۱۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب صراط النجاة		
مؤلف	موضوع	شماره ثبت کتاب
شماره اختصاصی (۵۳۲) از کتب اهدائی: کسب زاده		۲۱۰۹۱۶

Handwritten manuscript text in Persian script, likely a list or index, with some entries underlined. The text is written on a piece of paper pasted onto the main page.

Vertical index or list on the right margin, containing numbers and some text, possibly a page or chapter index.



هذا رساله ميرزا القضاة من تصانيف خباب مستغنى  
 القاب جلالة السادات النظام الكرام بحمد الله والوفاء للملح  
 سيدنا محمد بن ادم الله عليه وعلى رسوله الامام طول الله  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي جعل كتابه تذكرة للتقنين والصلوة والسلام على من  
 جعل التشك بشاريته ذخرا ليوهم الذين وعلى عثرته الذين هم هذه  
 الحطرين الحق واليقين والتمس ولا هم صراط النجاة لمهتدين  
 اما بعد چون رساله نجات المتقين كذا في تصنيفات سكاكيت  
 مدار هو لأكظم ومطاع العرب والعجم خاتم المجتهدين وزبدة المنا  
 خرين وطلاصة المتقلدين استادم واستاد في العقول والمقول  
 اعني خباب مستغنى القاب والاصناف ورسالة السادات الخبايا والافاض  
 خير الحاج حاج ميرزا عسكري الحسيني بن هادي بن محمد هادي الشهد الحسيني  
 عظم الله منزلها الشريف ومطعمها اللينف بلغت فارس وپرو مثل  
 براکتر ارباب عادات وبعضی اعمالات واداب ونبی واکثر احوال  
 واهتباطات واکثر عوام را فهم وطمع جمع انها مشکل بود و بعضی از متدین  
 از این دهر بهیقل از نور و علی ابن جابی ملا محمد باقر البطای التماس کردند  
 که ضرورتات و مقامات فناوی که مندرج در کتاب مذکور است از جمیع ارباب این

مثل طهارت و صلوة و زکوة و رخص و صوم و بیع و اقسام خیار  
 و نکاح و طلاق و اقسام صید و ذبائح و اطعمه و اشربة بدون نقل الغل  
 از کتاب موسوم استخراج غایم تا اینکه فهم مسائل از برای مقلدین است  
 باشند از جهت غلط امتیاز و با انجام مسؤل ایشان بود اختم و آنچه را  
 که بسیار ضرر و پرورد بمان قسم بدون تغییر و تبدیل بیان نمودم و مضمی  
 نمود بر این رساله را بهر حال النجاة امید دارم که باعث نجات و دفع داین  
 شود و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چند باب و خاتمه  
 اما المقدمة این بیان بر هر مکلف واجب است که خود را از عهده تکلیف  
 خباب قدس الله سره برین آورد و تکلیف بر دو قسم است باصولیین و فروعیین  
 اما در اصولیین باید موافق دلیل عقل اعتقاد نمایند که جمیع موجودات با  
 خالق حق که آفریننده آنهاست بهیمن و شریک و حده لا شریک له  
 و مرتب جمیع اسباب و مبر و مقدره است از صفات نفی و عیب که آن را  
 صفات سلبی گویند و راسته است جمیع صفات کمال که او صفات ثبوتی  
 گویند اما صفات سلبی اینکه اول خدا مرکب نیست یعنی در همتی خود  
 اجتناب با جزا ندارد که اگر چنین باشد محتاج با جزا خواهد بود و اجتناب  
 نقض است و بر خدا واجب نیست دوم اینکه خدا جسم نیست اگر جسم  
 باشد اجتناب ممکن و لازم و جسم لازم دارد حدوث را و این نقض



و بر خلاف روایت **سوم** اینکه خدا صمد نباشد و در دنیا و آخرت که چنین باشد  
اجتناب بجان دارد و این هم فصل است **چهارم** اینکه خدا علالت و طول است  
روایت و طول است که چیزی در چیزی صمد بر وجهی که اگر چیزی دیگر نباشد  
آن چیزی را نباشد مثل رنگ و بود و نبود که در جسم حلول میکند که اگر چیزی نباشد  
خلاف احتیاج خواهد بود و این محل **پنجم** خدا شریک ندارد که اگر چیزی بودی  
عالم محفل بودی یا لیل قول ضابط اقلوس الهی و کان فیها الوهه الا الله بعد  
و احتیاج بودی شریک و این نقص است **ششم** معانی صفات کمالیه عین  
ذات است یا منفی که او را صفت را ندانند نیست که قائم بذات و مقدر باشد  
بلکه ذات او قائم تمام جمیع صفات است **هفتم** اینکه خدا غافل است که  
احوال مختلفه بر وی عاقل شود مثل سهو و نسیان و خواب و غفلت و غلبه  
و لذت عالم در دنیا و آخرت و جرات و پستی و لذت و غفلت است و اینها  
کردن و محال جمیع مقوله از عقول است که کاند عرض نیست زیرا که انصاف با نهاده  
و دلیل غیر نقصان و احتیاج است و ضابط اقلوس الهی از اینها بر آنست **غفلت**  
ضابط اقلوس الهی غفلت است یعنی احتیاج نیست نه در ذات و نه در صفات  
**صفات و محال** اینکه خدا عالم است یعنی از اشیاء اشیا است که از او جدا  
و هیچ چیز را بر او بر نبوده و منفی نیست و هر چه خواهد میکند و هر چه نخواهد  
و در افعال خود مجبور نیست **سیم** یعنی خدا زنده است و متغی و متغی الیها

دریم نام ذات صفت را

از این جهت

از این جهت روایت **چهارم** مرید یعنی خدا با اختیار و خود کاری میکند و کار و منفی باز  
با اختیار خود و ترک آن کار میکند یعنی در فعل و غیره و ترک هر چیزی آنچه حکم الهی  
تقاضا نماید همان را بجای آورد **پنجم** مدد است یعنی برساننده همه  
چیزهاست و چشم می بیند و سیکوش میشود **ششم** قدیم و ازلیت یعنی  
همیشه بوده و خواهد بود و نیستی و غنا بر ذات مقدس است **هفتم**  
منکم یعنی خدا گوینده است بدو و جارحه خلق از او و مقایله چنانچه از برای  
حضرت موسی علیه السلام از جهت شد **هشتم** صادق است  
یعنی ضابط اقلوس الهی و است که است و در ذریع و بیحد من الوجوه و در مصلحت  
بر آن از آن سر زده و نخواهد زد بدانکه از این صفات و نفی آن صفات همان  
ندانست که همین صفات را به تنهایی ثابت کند بحد ضابط اقلوس الهی و بر آن  
صفات دیگر را نفی نماید و بر آنکه روایت که اثبات نماید از برای جمیع صفات  
کمال را بقدر قوه خود و باید شغف اعتقاد نماید باصول دین که اول آن در حدیث  
چنانچه گذشت بدلیل قول هو الله احد **نهم** مدد یعنی خدا عادل است و شایسته  
مثل کذب و ظلم و خلف و عده العباد با الله از او صادر میشود **سیم** نبوت  
یعنی ضابط اقلوس الهی یعنی خبر از آن محمد بن عبدالله و امیر مومنان که از این جمیع اهل  
روایت یعنی و شریف آن بزرگوار را شریف پیغمبران دیگر است و صیغ اهل  
روایت یعنی باید بشیرت آن بزرگوار را داخل شوند و باید اعتقاد نمایند که آن پیغمبر



معصوم بوده و از هیچ گناه مغفرت و کبیره و سهو و نسیان بر او جاری نیست و قرآن بر آن حضرت  
 نازل شده است **چهارم** امامت یعنی اعتقاد نماید که خدای عز و جل از این  
 ائمه علیهم السلام و سلمه علیه با افضل خلیفه و جانشین آنحضرت است  
 نفس و عصمت و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد از آن حضرت امام حسین هر یک از  
 ائمه علیهم السلام تا حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و آنحضرت علیهما  
 و بعد از آن هر اهل کربلا و ائمت باقی یعنی از اصول مذهب اثنا عشری است که  
 هر کس بر این طریقی را اعتقاد داشته باشد مثل سنیان حکم بکفر ایشان مشکک است  
**پنجم** معاد یعنی اعتقاد نماید بمواد و احوال با صادر و بعثت نبی است و بعثت  
 و اینکه خدای عز و جل حقین بعد از خلیفه را از اهل عذاب است و در جهنم عقوبت  
 و اگر از اهل عفو است و بعثت و تنعم میکردند و باید اعتقاد نماید بحجرات  
 و ظهور و بعثت و منزع و غیر اینها که در رساله نجات النقیین به تفصیل مندرج شده است  
**دو دیگر** در تفرع علیین است که آن نماز و روزه و زکاة و خیر و حج و جهاد است  
 اشغال اینها باشد و باید متوجه این مسائل بجهت خود باشد یا تقلید بجهت علمای دین  
 جامع التزام را بعبادت و شرایط و غیر اینها بلکه سایر عبادات سه چیز است  
**اول** طاعت و آن حاصل میشود برپا داشتن معنی از هیچ مرد یا زن خواه در راه  
 و خانه و در بیابان **دوم** رویت و هر چه در پشت افشیت فرج مرد یا زن  
 یا کامل کردن مرد یا زن در سال و در زن در سال و در هر چه بین عقلاست و عقلاست

و در راه و بهوش و خوابیده تکلیفی نیست و در آن چند فصل است **فصل اول**  
 بدانکه شرط نماز ها غیر نماز نیست طهارت است و آن بر سه قسم است وضو و غسل  
 و تیمم است و موجبات وضو و تیمم امر است **اول** درک **دوم** غایت **سوم**  
 مایه که از موضع معتاد بیرون آید **چهارم** خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند  
**پنجم** حیض **ششم** استغاثه **هفتم** تقاس **هشتم** بهوشی  
**نهم** شک در وضو و یقین در حدث **دهم** شک در هر دو یا یقین  
 در هر دو و شک در تعلیم و تأخر و بدانکه وجبات وضو و تیمم امر است **فصل اول**  
 پاک بودن آب **دوم** مباح بودن آب **سوم** مباح بودن مکان وضو **چهارم**  
 نیت و راهی فعلی که نیت میکند اگر از او بیرون رسد که چه میکند بگوید وضو یا تیمم  
 مثلا اگر بگوید بر این که بگوید بر این جدا چیزی که بدانند افعال چه چیز است نیت غیر  
 از این چیزی بر او نیست **پنجم** شستن رو **ششم** شستن دستها از رخن  
 ناسر انگشتان **هفتم** مسح پیشتر سر **هشتم** مسح پاها از سر انگشتان تا پاره که  
 پشت پا را حوله نایند یا **نهم** ترتیب **دهم** مولات **یازدهم**  
 حاجی بودن آب بر اعضا وضو **دوازدهم** در حال اختیار وضو و تیمم یا شستن افعال  
 وضو مثلان مستحبات وضو و تیمم امر است **اول** گذاشتن خیزش در طهارت  
 راست که سر کشاده باشد و اگر سر کشاده نباشد بر چیزی بگذارد که بتواند بر وضو  
 بپاورد **دوم** آب بر دست راست که نیت استعمال کردن **سوم** آب بر دست چپ که نیت







و اجتناب عن التطهیرین و الحلالین اللهم انی اسئلك تمام الوضوء  
و تمام الصلوة و وضوئک و الجنة بعض هذا و انما اسئلك تمام  
وضوء و تمام نماز و تمام وضوئک و تمام بخت یا از تمام خود و تمام نماز قبول  
شدن است و از تمام بودن وضوئک و بخت خوش و بدی نیست **فصل**  
شماره یک و اندک وضوئک بیکدیگر تقریباً و استازین و غیره و وضوئک  
بیکدیگر عبادی و کثرت و در حساب و تقییران چندان فائده نیست  
مسئله نود است و از سنتها و هر گاه که در نماز شب هرگاه  
مسئله نداشت باشد با آنکه شهادت و اکتفا به **فصل** در غسل  
و وضو ای و احوال و شیوای است **اول** غسل جنابت و آن تحقق بشود بگویند  
در وضوئی که بر بدن آمدن منی است خواه در خواب و بیداری چه از مجامع  
از نزد و علامت خروج منی و رقت استباه و جفله کین و سستی بدن و بیداری  
شعور کاینک و بوی شکوفه خورما و غیره می دهد **دوم** جامع است  
در غسل زن هرگاه بر بدن ماه رمضان شود و در بدن اقوی و جوی غسل است  
و در بدین عالم و وطن بعد از احوال غسل است استحبابات غسل جنابت چهار است  
**اول** تنبیه و همان را دعای بعد از کفایت میکند **دوم** حایض بودن  
آب بر جمیع بدن یا آنچه اهل عرف می گویند شستن بعل لمد **سوم** غسل  
بعضی در وضوئی آنچه مانع از شستن باشد از انگشت و زهر و غیره و غیره

آن **چهارم** ترتیب است و بعد از آن شستن سر که در آن است اول و بعد از آن  
سمت راست و بعد از آن چپ و بعد از آن سر و ذکر و خضبتین و مناف  
و احوال است که هر دو جانب بشوید و ترتیب میان خود و اعضا واجب نیست  
غسل را غاسی چنانکه در اصل آن کند که یکدفعه زیر آب رفتن کفایت و افضل  
در غسل ترتیب است مستحب است غسل جنابت هفت خیرات **اول**  
است بر آن چه در وضوء و چه در غسل نیست که از اصل مفضل است چنانکه  
بگذارند و بکشند بقوت نا انبیهین که پنج ذکر است و با آن پنج ذکر بگویند  
نا سر و غده و سر و غده و این نیز فشار دهنه با هر چه در آن است خارج گردد  
**دوم** شستن و دست است پیش از آنکه داخل آب نماید سه بار **سوم**  
مطلوبه و نشستن و رسوالات **چهارم** کشیدن دست است پنج  
**پنجم** و در وضوئی آنچه آب بر آن نیرود **ششم** بکلیت کردن آب  
**هفتم** معاها نیکد و روشنه است و در آن نهاد و رفت و دست بر آب  
گذاشتن در بدن غسل و آخر غسل یا آنچه در رسالت نجاشی الثقیین بعمل  
شده اند اما احکام جنابت بر حرام است بر او خواندن سوره های غلیم که آن  
چهار سوره است التوریل و حمه سجده و التجر و اقرا و الکرم **الله**  
بفصل آن سوره بگویند نیز حرام است و کفایت غرض و احوال شده و در وضوئی  
در وضوئی الحرام و در آن بودن و در وضوئی دیگر گذاشتن چیزی و ساجد **نهم**



غسل جنس است و آن خونیست که بعد از نزدیکی یا نجاسات الکی و در غیر وقت نشستن  
 از قبل نشستن آید و حیض که قرازه سه روز بیشتر از سه روز نباشد و غلبه  
 اوقات سیاه و کرم و غلیظ و سوزنده میباشد و غلبه سفات از بلوغ آید  
 و باید میان دو حیض قرازه سه روز فاصله نشود و الا حیض نخواهد بود بلکه اسفا  
 است و هر چنانکه ممکن باشد که حیض باشد حیض است و هر چند پیش از نزد  
 سال و بعد از نفاس الکی یا شست سالکی و هر شیئی بر بند حیض نیست  
 هر چند بصفات حیض باشد اما احکام حیض بر حرام است بر جایز آنچه  
 حرام بود بر جنب خائنه بر او حرام بود نماز کردن و روزه داشتن و طهارت نمودن  
 و حرام است با و جامع کردن و حال حیض اما اگر پاک شده باشد و هنوز غسل  
 نموده باشد مکروه است **سیم** غسل استخاضه است و آن بر سه قسم  
 قبله و کثیره و متوسطه اما قبله آنست که خون پنبه را سرخ نموده است  
 و از روی یک پنبه بیرون نیامده است حکم این آنست که پنبه را عوض نماید  
 و بعد از وضو بر جای نماز بماند اما متوسطه آنست که خون از پنبه بیرون  
 آمده است اما از لثه ننگشته است و حکم این آنست که علاوه بر وضو خود  
 لثه و پنبه و وضو بر جای نماز نماید و غسل از جایز است و باید  
 اما کثیره آنست که خون از لثه بیرون آمده و بر روی آن جاری شده است  
 و حکم این علاوه بر وضو خود لثه و پنبه و غسل از جایز است و باید و احوط آنست که

وضو و از جایز نماز و بسیارند و باید غسل دیگر از برای ظاهر و معرکه کند و  
 میباشد هر دو را غسل دیگر میباشد از جهت نماز و غیره و شایع میباشد و هر  
 روز مستحاضه بعد از نماز و درین احکام مذکور آنچه جایز است که بر جایز حرام بود  
 همه بر احوالات مگر غسل خانه که به نیا بر احوط و احوط از این آنست که  
 علاوه بر اعمال سابق غسل و وضو نموده و از جهت وضو نمودن بر سجده  
**چهارم** غسل نفاس است و نفاس خونیست که در وقت نشستن طفل  
 حامل میشود و غسل از برای غسل نفاس نیست و تحقیق حیض و نفاس از جنس خونیست و  
 هر چند آن برده باشد و در اکثر آن خلالت و افوی آنست که ماضی که در پیش  
 همان قدر و نفاس حرام است و احکام نفاس مثل جایز است چنانچه ذکر شد  
**پنجم** غسل میت است واجب است اول از لثه نجاست از بدن میت  
 بعد از آن بآب سرد غسل دهند و اگر آنست که مستحاضه است و احوط آنست که  
 بقدری که آب سرد بر خاک بکوبند و بعد از آن بآب کوفه بر همان طریقی که در پیش  
 مذکور کردید و بعد از آن بآب خالص و احوط آنست که میت را وضو دهند  
 بلکه اگر میتی که میت غسل را نموده اند بلکه از پنبه اند چنانچه  
 در غسل جنابت گفته شد ذکر شد **ششم** غسل میت است هرگاه بعد از  
 سر شدن بدن میت و قبل از غسل دادن باشد و شرط است در وضو  
 غسل که حیات حلول نموده باشد یا نه چنانکه در متن واقع میشود و میت

میت



وجه در مکتبه اگر موی که پدید آید بجز موی مشک با موی زیت باشد  
 بجز موی چمن و موی شمشاد و موی زیت و موی مشک و موی زیت و موی مشک  
 بیت هشت است اول غسل جمعه و هر چه ترشک بر مال باشد افضل  
 و آنان جمله غسل اول ماه مبارک رمضان است و شستن و شستن و شستن  
 و نوزده هم و بیت یکم و بیت ششم و شستن و شستن و شستن  
 و روز عید غدیر و روز مبارک که بیت چهارم و بیت پنجم و بیت ششم  
 و روز عید قربان و روز عید قربان و شستن و شستن و شستن  
 که بیت هفتم و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن  
 جناب محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمه علیهم السلام  
 و غسل طواف و دخول خانه کعبه و دخول حرم و مسجد الحرام و دخول مکه  
 طیبه و کعبه که ترک کرده باشند نماز خوف که خوف و خاسته باشد افضل  
 نماید از غسل است و غسل تر به چه صفر و چه کبر و غسل نماز  
 حاجت و نماز استغفار و غسل ولادت **کفایت و تخریج** بلکه غسل  
 و تیمم در وقت که آب باشد طلب آن و مایه و مایه و مایه و مایه و مایه  
 آب آدم مکان پس اگر بداند مکان وصول را در وقت نماز واجب است  
 نماید اگر بداند مکان وصول را چنانچه میدانم مکان را واجب است  
 بجز کردن در هر جانب از چهار جانب و مقل حرکت میکند بلیغ بر تاب

بیشتر

و در زمینی که ناهوار باشد و رخت داشته باشد و بر پیر نایب و غیر آن  
 و هرگاه بعد از طلب آب یافت شود تیمم نماید بخاک خالص و هرگاه اختصار و اگر آب  
 یافت شود و لیکن رسیدن آب ممکن نباشد باز واجب است که تیمم نماید و اگر  
 آب موجود باشد و استحوال آن منجر باشد چه بخودش مثل اینکه با خورشید شود  
 یا با خورشید آن زیاد شود یا خورشید خشکی داشته باشد برای خود یا ز قاعه خود یا  
 خورشید خشکی داشته باشد یا خورشید خشکی داشته باشد که منقرض شود یا نه یا منقرض  
 نشود مثل کافور و مسکه و کبره بمصرف و طهارت تیمم نماید **بدانکه**  
 صحیح نیست تیمم پیش از غسل شدن و صحیح است که در وقت نماز  
 و صحیح است غسل خلاف نیت و اگر طهارت که تا آخر نماید و تیمم تا وقتی که پیش از این  
 تا آخر نماید نماز در وقت غسل نخواهد آمد و شستن و شستن و شستن  
 و بجهت غسل و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن  
 و کیفیت آن گذشت و آن واجب است غسل باقی عبادان و بعد از آن واجب است  
 هر دو رکعت و این خاک بزند و بعد از آن مسح نماید پیشانی خود را بر رکعت  
 دست خود و بکشد تا میان دو بر و اگر اول بنویست و بعد از آن مسح نماید بکف  
 دست چپ پشت دست راست را و بعد بکف دست راست پشت دست چپ  
 تا سر انگشتان و اگر جای دیگر دست داشته باشد اول برون آورد و واجب است که  
 بعد از ترتیب عمل آورد و اگر طهارت که ترسول است نماید و مسح را و بعد از آن کند



و در چه وقت می کشند و بر چه می کشند ملازم بر آن بیافتند تا آنکه می کشند  
 و هرگاه قبل از شروع در ملازمه باشند را شمع عدم بطلان است و هرگاه بماند  
 شود آب بعد از شروع بتبکیر الاحرام و مستحب است تخم با وجود آب میجفت نماز  
 متبت و خوب است و گفتگوی در مطهرات است و آن بر دو قسم است **قسم اول**  
 از آنجمله آنست که در قسم است آب مطلق مثل آبهار و صفا و قنطرة و چشمه  
 و چاه و قسم دیگر مضاف مثل کلاب مثل آن قسم اول پاکت و پاکت بپاک کنند  
 و قسم دوم پاکت و پاک کنند و نیت و آب مطلق بر چند قسم است **قسم اول**  
 آب کثرت و آن بملاقات نجاست نمی شود مگر در صورتیکه نجاست نیک یا  
 بر روی طعم او را تغییر دهد **قسم دوم** آب عاریت و آن بملاقات نجاست  
 نمی شود بنا بر نوعی **قسم اول** و نجاست بلکه نجاست را از برای نجاست  
 شرب بدون خلط بپاک و شهور از برای کاه و از برای نجاست شرب  
 بد و خلط کشیدن حله است و مراد از شرب یعنی گفته اند که اگر از  
 آنکه که ماده و نرد و کویک و غیره و در نیت که چیزی باشد لیکن  
 شعیلم ضاعف اند که اگر استنکال نموده اند و ظاهر آنست که چه در شرب  
 و چه در کاه و صدف عرفی باید نمود و مراد از اجتناب از نجاست برای شرب  
 آنکه فقها فرقی بین تلبیل و کثرتان نموده اند و اگر طهر است و در نجاست  
 بین فقها کشیدن چوب آب چاه است و از برای نجاست مسکرات که با الامتاله

هر چه مانع باشد و بعضی آب کوب چربیده را که ثلث و ثلثان نشده باشد  
 او را ملحق قنطرة نموده اند و بسیار ضعیف است و در نجاست و در نجاست که در نجاست  
 داشتند باشد و در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 و در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 بسیار است و کشیدن چوب آب ممکن نباشد و صعوبت داشته باشد و چوب  
 مرده یا از طلوع می بارد تا شب مشغول باشند و در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 اسباب کار را پیش از طلوع صبح حاضر نمایند و در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 بقدر سه چهارم و نیت کافیه و نجاست که در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 و بعد از نیت و در نجاست و در نجاست و در نجاست و در نجاست و در نجاست و در نجاست و در نجاست  
 زیاد از چهار نفر کمتر از آن بکار نهند و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 باشد و در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 برعکس مثلاً کفایت نمیکند و اگر طهر است که نجاست اول فعل مثل باقی عبادات  
 نیت تراویح نمایند از امر و صیغه هر دو صادر شود و استنداده و در نجاست و نجاست  
 چنین در جمیع منزهات کرد که خواهد شد بهرین طریق احتیاط بهتر است  
 و تحقیق هرگاه اینکه در آن نیت چیزی است که نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 است و کشیدن نیت که در نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست  
 نموده اند و اگر طهر است که از نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست



کلام فقها بر کافیه ظاهر مشهور و لیکن با وجود احتیاط بخرج جمع و نیست  
 از بجهت انسان مشهور و عقیده و لایست که کافر باشد و چه مسلم  
 الحاق است و ملا فقیه چنانچه خواهد آمد و احوط آنست که جمع است  
 و نفی بین نیک و جاهل و یا مرده و جاهل بیفتد و کفر نکرده اند بلکه تصریح  
 علم و مات نکرده اند و بعضی گفته اند که اگر غسل نکرده باشد قبل از میت  
 باشد مثل غسل قبل و چه بعد از موت و بعضی گفته اند که اگر غسل نکرده  
 باشد نیز بر حکم دانه و از برای عیال و جاهل از هم باشد و باشد به  
 باشد و چه در جمل و لایست که بکشد و احوط بلکه اقوی جاهل و لایست که  
 از هم باشد و باشد به خلقت باشد و چه نکرده و لایست و بعضی گفته اند  
 که در اقوی بسیار است که آب جاهل بسیار باشد و بعضی گفته اند بخوبی  
 بسیار باشد و احوط آنست که از برای جمع جمع که سفند هم جهاد و لایست که  
 حدیث از جمل و لایست شده است و از برای جمل و لایست و هم خبری  
 چیزها بلکه شبهه بان باشد و حقیقه مثل شغال و در باده و کمره و کرم  
 و کرم سفند و موش و قمل و در قول بعضی خرج جمع آب است و لایست که بکشد  
 و احوط است بدانند که در اختلاف بسیار است و در غایت است  
 ملکیت از برای آن تا احاطت و علامت آنست که بکشد و بکشد و احاطت  
 است که مذکور شد و هم چنین از برای جمل و لایست که هم از برای

مرغ یا کبوتر یا شتر مرغ و حفت و لایست از برای جمل و لایست که  
 از برای جمل و لایست که بکشد و بکشد و احاطت و لایست که بکشد  
 باشد و بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 حکم آنست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 و اقوی احوط آنست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 زنده از برای جمل و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 و غیر جمع که بر حکم بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 آن شتر شده باشد و بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 فقها و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 نباشد حکم بر لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 بر قول بعضی و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 وضع باید کشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 هرگاه خدا بخواهد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 مشهور که از برای جمل و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد  
 کفایت و شبهه آنست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد و لایست که بکشد







خجرات در چنین احوال و هرگاه بخیر باشد قبل از حجاب غنیمت  
 تلقی است و بعضی اهل اعتقاد اند که اگر از جرمی ازند و بر روی آن مثل  
 مسکه چسبند ظاهر میشود و اگر در اجتناب از حد عرف است پس هر چه در جرم  
 تقاضای خجرات و مطلقا **بدانکه** واجب است از الله خجرات از بدن و اما  
 از اجتناب از واجب و طواف واجب و چند جا معقولات **اول** فرو کردن  
 اند در غنیمت غنیمت خجرات و تقاضا و استخافند و در غنیمت غنیمت که در  
 کف دست یا بر ظاهر و اشهر **دوم** خجرات فرو کردن و جرح است اما در مسکه فرو  
 نشاندن چه زیاد باشد و چه کم **سوم** جرمی که سانه و زین باشد  
 از اجتناب از مثل بند زنجار و جویب و کمر بند و بلیغ جرم و در جرم  
 و در لای بیکه و کش و مثال آن و زین و هر چند در نقل خود نباشد مثل این  
 حدیبی بر خود گذاشته باشند از آنجمله بیکه صبری را زینت کنند یا در  
 بنا بر احوال و غیر از این جامه بیشتر نداشته باشند در آخر و جامه خورا  
 بیش از آنکه در ظاهر و عریض و مقارن عمل آورند و طواف نیست که جایز است  
 نماز صحیح را بجا بیاورد و در هر چند با جامه محبوسه باشد و از آنجمله کسی که از  
 جفت و اما مثال آن نتواند جامه خود را بپوشد و در با حجاب جامه محبوسه  
 نتوان میکند **بدانکه** هرگاه خجرات در جامه و بدن خود دید و فراموش نمود  
 از آنکه از نماز خود در طواف افریاده است و هفت و تقاضا را گرفت خجرات

شده باشد و اگر اصلا عالم خجرات نشد و بعد از نماز مطلع گردید و بعد از وقت  
 خارج شده باشد تقاضا کند و اگر وقت ناقص باشد مشهور بر اینست که اگر نماز  
 و اگر طاعت است اگر چه نوله مشهور است از تقوی نیست **خجرات در طاعت**  
 در تمام وقت و اگر ایضا **بدانکه** خلاف غایت در این شعبه در مدح  
 تمام هر چند از آنکه غنیمت است و در شده است و آنچه در طاعت است  
 در صورتیکه در خود لیس باشد یا بجهت تقید است و در اجتناب از شائبه  
 موثرین از احوال و نظر کردن بر صورت مسلم در این طواف نیست و طواف **بدانکه**  
 بر صورت مسلم نظر کردن در طواف است باید در صورتیکه نظر صورت و لذت  
 باشد اما نه عمل تا آنکه نیست که جایز نیست و در هیچ یک از طواف غنیمت و در این  
 هم از خود و طواف طاعت و طواف در آنکه هرگاه در صورت خود از احوال  
 خجرات و مثل نماز یا مثل و طواف است باید از خود طاعت بلکه اشهر هم و احوال  
 بطاعت است و مکرر است مسلم بودن بر کسی که در تمام باشد و طواف طاعت است  
**و در این بدانکه** و خجرات آنچنانکه در طاعت حضرت صادق علیه السلام و در شده است  
 که در طاعت آن فعل میشود که فرمودند که هرگاه داخل میشود در تمام در وقت که جامه  
 بدون سبکی از بدن خود بپوشد اللهم اترغ عنی خبیثه النفاق و یثیبه علی الایمان  
 و هرگاه داخل شده باشد دوم را بپوشد اللهم اذهب عنی الخس و طهر قلبی  
 و قلبی و بیکار از طاعت و بریز بر سر خود و بریز با جان خود و اگر ممکن باشد که در طاعت



























و باقی اوقات مشترک مابین هر دو لیکن شرطی که ظهر مقدم عصر باشد  
 بر هرگاه که عصر اول وقت ظهر قبل از ورود مالک و هرگاه که وقت  
 مشترک مقدم در هر حال نیست و هرگاه که عصر قبل از ورود مالک باشد  
 گفت خبریست مانند اول عصر قبل از ورود و ظهر را نفع نماید و هرگاه که  
 پنج رکعت باشد ظهر و عصر هر دو قبل از ورود مالک و بعد از عصر  
 و این مسائل را بعد از آنکه وقت نماز تمام و ظهر و عصر وقت نماز است  
 نشان او نیست و در هر دو وقت نماز ضرب به بینان شلخت هر دو وقت است  
 و در هر دو وقت یکجا نیست و هرگاه که در وقت نماز باشد یا در وقت  
 و اگر در وقت ظهر و داخل میشود وقت نماز و هر دو مشترک تا باقی ماند  
 چهار رکعت بنصف شب که غفلت است بنیاض آنچه در عصر و ظهر گذشت  
 میفرماید که در این مسئله که گفته اند وقت عصر یک وقت است  
 تا بطرف شفق و بعضی گفته وقت عصر و عشاء طول میکند تا  
 طلوع فجر و اول دیگر هم در این مسئله است و کل این احوال اشارات و قیاسات  
 مع از طلوع فجر صلیق است تا طلوع آفتاب و وقت نماز ظهر و اول وقت  
 تا اینکه در وقت عصر و صبح شام شود و هر دو از آن سایه است که بعد از آن زیاد  
 عرف در این طلوع آفتاب سایه و چیزی بسیار بلند است و چیزی در این ظهر  
 میشود سایه کوتاه و میشود و هر دو که در وقت شلخت سایه و مقصور میشود

بعضی بگویند که در وقت نماز که از آن کوتاه تر و دیگر نشود و بعد از آن  
 سایه پیدا میشود یا زیاد میشود و آن سایه شده یا پیدا شده و آن یکسان  
 و چون مقدار قدم بین آن نشان تا پاشنه پا در هر دو وقت مستوی  
 مقدار وقت یک است تا نشان آن است و بعد و نصف ربع که هر یک تمام  
 و وقت است و در این وقت و در هر حال است مقدم یا غیره است و بعضی  
 میگویند که گفته اند وقت نماز ظهر و عصر است که در وقت نماز باشد  
 مقدار و قدم شود یا یک ربع و وقت نماز عصر بعد از آنکه از ظهر است  
 و وقت که در چهار قدم شود یعنی چهار صاع شام شود یا در هر دو  
 از هر چیزی که بر زمین است نماز است و هر دو آفتاب سایه آن ظاهر شود  
 و از بعضی نقل شده است که هر یک از وقت نماز ظهر و عصر یکسان است  
 و وقت قضای هر دو یکی است و گفته میشود یا اندک و بعد و نقل شده است  
 و ظهر و عصر و هر دو گفته اند که وقت نماز آنها یکسان است و وقت نماز آنها  
 یکی است و وقت نماز و هر دو یک است و هر دو مشترک و چون ملاطفت و وقت ظهر  
 و وقت قضای آنها ملاطفت کردن از شام و غایت از قضای نیست و بعد  
 شعیبم خدا حفظ الله امره در سال الحفقه الرضویه که در این سال است  
 بعضی گفته اند که هر دو وقت یکسان است و هر دو وقت یکسان است و هر دو  
 آنان تر و بزرگتر از آن نقل شده **و بعد از آن** و وقت است چهار قدم























[illegible]

و یفرشتگان تا آنجا نایلند و حضرت عارف را که از غایت کبریا داشتند که در آن  
نوبت حضرت امام حسین را و دیگر در وقت غارت می بینند و بر آن سجده می کنند  
و در وقت سربلندی ایشان سجده خاک چنان بسیار و بسیار است و هر وقت که  
کبریا در حال مجرب و برضی بکار دارد که سجده بر آن صحیح باشد و مکتوبات  
اعتبار این سجده بین و اولاد آن مشتمل است مثل شستن دست و پا و یا  
در وقت شستن بر زمین گذاردن و اولاد این که بدانند و سجده هم چنین کنند  
**قسم** نشکست و آن موقع بدانند و رکعت و سه رکعت بدانند  
منازات از نماز سه رکعت و چهار رکعت از نماز چهار رکعت است و علی  
و این شستن بقدر شغل و تعب و تعب و شستن که در نماز است اشهد  
ان لا اله الا الله بدین وجهه لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله  
صلی الله علیه و آله و بعضی واجب است که اشهد ان لا اله الا الله در  
آخر تکبیر و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اولاد است که در قرائت  
افعال و از جمله صحیفه اشهد ان لا اله الا الله و ما یؤمنون بدانند  
باینجه در تکبیر و مؤمن غلبه است و مکتوبات اینها و معلوم شد که کبریا  
بدین است **قسم** ملاقات و اولاد نوعی و جویانست و مکتوبات  
مکتوب السلام علیک ایها الذی ورحمة الله و بکرمه السلام علینا و علی  
عباد الله الصالحین السلام علیکم ورحمة الله و بکرمه قصد قربت نماید















بریده اتفاق افتاد و وقت رست داشته باشد محبت بجای آید هر چه در  
خداوند فرموده است و هرگاه وقت هر وقت باشد مثل اینکه اگر نماز وقت است  
آورده فرموده اند من بودم مثل اینکه وقت نافه می شود یا زوال که قبل از آنست  
نماز کند و در این صورت خلاف است و شش فرمودیم نماز فرموده است و هرگاه نماز  
در پنج که جای آنست و میت یکبار نماز کند که نماز وقت میکند بخیر است که در وقت  
اول نماز کند یا دوم یا اینکه ترك نماز اول کند و بجهت هر دو نماز جای آنست  
و مستحب است که نماز کند بر میت بالمعاریت باشد و یا بخند باشد و هر چه  
تکلیف است و مستحب است که نماز فرستد و از هر چه قبل بدست است و در پنج  
اول نقل کرده اند و این قول را مشهور تر است و مستحب است که کسی که  
بر میت نماز میکند نماز هر حرکت نکند تا میت را بر زمین فرود امام فراده  
خوابد و از هر چه بعد از آن نقل کرده اند و معتقد است بدان است که بر میت  
نماز کرده اند پس آنرا که جازه را بر سر می اندازند و علیا امام این است بر ایشان  
مستحب است و اگر آنجا که خبر باشد که نماز کرده باشد از باب احوال  
یا ترسیده نماز و همان است که بر آنند و آنجا که نماز فرموده اند و جایز  
بایستد تا جان بر داشته شود و بجز است و نماز را مستحب است که در جای  
جای یا در هر یک همیشه و آنجا نماز میت میکند از جهت آنکه طهارت فرماید  
میت مرده بسیار خرم و در حدیث آمده شده است که هرگاه کسی بر میت

شوند نماز را از اجل نماز فرمودن بر میت که اگر الکتم آنرا نطق منده  
الایه که آنست که علم به نماز میکند خدا تعالی که تحقیق اجازه که هم نماز است  
شمار داده اند و در این باب بعد از آنچه بعد از آن را آنچه شما می دانید و در حدیث دیگر  
آورده شده است که هرگاه میت بر میت نماز کند میت بر میت و میت بر میت  
**و اگر میت را بر میت نماز کند** و خلاف حدیثی که در حدیث است و لیکن  
در حدیثی است که خلاف است و اولی آنست که میت را بر میت نماز کند و بر میت فرموده و بعد  
از آن داخل می شود و وقت نماز میت بر مال خمس و جزی مال شده اند که در حدیث  
که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
ما این فعل است که میت را بر میت نماز کند و هر چه معتقد است که میت را بر میت نماز کند  
خارج است و از هر چه بعد از آن در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
خارج می شود و از هر چه بعد از آن در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
نماز بدست و هر چه بعد از آن در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
منها را یک گشت خنده باشد از وقت نماز و معتقد است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
نماز است که میت را بر میت نماز کند و هر چه معتقد است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
باشد و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
باشد نماز میت را بر میت نماز است **و اگر میت را بر میت نماز کند** و هر چه معتقد است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است







حرفت اینان نظامین حکم عام است و شامل عدل و مقبول و غیر آن نیز است  
 و لعل آنست که هر که حاضر است گوش دهد و چند بعد از آن باشد **سبحان الله**  
 چنانکه است از آنجمله مثل است چنانچه گذشت و از آنجمله بیت گفت فاما انکلا  
 نیار و شعور و در تفسیر بیت گفت خلقت را عادت هم مختلف و گشته است  
 و شعور اینست که بشنود و گفت در وقت چون خلقت انسانی است و ریش و پوست  
 از خداست و در وقت نزه و حال و حال او زند و لعل آنست که پیش از آنکه در حال  
 شود و در وقت را بعد از آنکه چنانچه در حدیث آمده است **و انما**  
 تراشیدن سر و گردن با حق و شایسته و دیگر زود آمدن بدو محبت با هم  
 دل و آرامش و اینکه بر حق اعتقاد نماید و بعضی جاها میفرمودند پسند  
 و معارف آنکه باشد با چیده و احادیث و آورده است و سخنانی که در حدیث  
 و در تفسیر مختلف است و خلقت و در آن ظاهر است و از بعضی قولین در آن مطلقا  
 و از بعضی که گفته اند باشد نقل نموده اند و در شاناس آنکه چنانچه آمده است  
**جلد اول** **باب اول** **فصل اول** **در بیان صفات و احوال و عادات و عیال و اقربان است و شعور و عیال است**  
 با حق و مثل آنکه در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 ما بعد از آنکه باشد که در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 و گفته اند است بلکه احوال و عیال و در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 خلقت و احوال و عیال و در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره

و احوال آن در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 و لعل آنست که هر که حاضر است گوش دهد و چند بعد از آن باشد **سبحان الله**  
 چنانکه است از آنجمله مثل است چنانچه گذشت و از آنجمله بیت گفت فاما انکلا  
 نیار و شعور و در تفسیر بیت گفت خلقت را عادت هم مختلف و گشته است  
 و شعور اینست که بشنود و گفت در وقت چون خلقت انسانی است و ریش و پوست  
 از خداست و در وقت نزه و حال و حال او زند و لعل آنست که پیش از آنکه در حال  
 شود و در وقت را بعد از آنکه چنانچه در حدیث آمده است **و انما**  
 تراشیدن سر و گردن با حق و شایسته و دیگر زود آمدن بدو محبت با هم  
 دل و آرامش و اینکه بر حق اعتقاد نماید و بعضی جاها میفرمودند پسند  
 و معارف آنکه باشد با چیده و احادیث و آورده است و سخنانی که در حدیث  
 و در تفسیر مختلف است و خلقت و در آن ظاهر است و از بعضی قولین در آن مطلقا  
 و از بعضی که گفته اند باشد نقل نموده اند و در شاناس آنکه چنانچه آمده است  
**جلد اول** **باب اول** **فصل اول** **در بیان صفات و احوال و عادات و عیال و اقربان است و شعور و عیال است**  
 با حق و مثل آنکه در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 ما بعد از آنکه باشد که در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 و گفته اند است بلکه احوال و عیال و در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره  
 خلقت و احوال و عیال و در حدیث آمده است که در نظامین که این ما نفی عدل و غیره



محمد بن ابي حمزة الثمالی رحمه الله انما سئلت خیر ما سئلت به عبادک الصالحین  
و معزبک بما استعان منه عبادک المخلصون اللهم صل علی محمد  
وال محمد و آله کلام و شایسته ظاهر است که بوجه قوت عباد  
کافیه هر چند بیک صلوات باشد و مستحبات نماز بعد از این بجز  
و آخری اینست که بعد از طلوع آفتاب برود و مستحب است نماز نوبت بر روی  
خاک و دریا و در خشک و نازل آفتاب آن و مستحب است که بگوید مؤذن  
سه مرتبه الصلوة الصلوة الصلوة و مستحب است که در وقت  
دفعت بپای بزند یا گم کند و اگر گم کند یا نماند اگر چه بعضی گفته اند  
که اگر خطا بپای بزند و در جهت عالم نشاء فرموده اند و مستحب است که  
در بعد از نماز پیش از نماز جزی بخیزد و بگوید است که تریت خباب  
سید الشهدا علیه السلام باشد و در بعد از نماز از آنچه  
خود بر یافت نوبه بخیزد و مستحب است که در وقت نماز از انفس  
و در نماز هل لیت حدیث القاسم بخیزد **استاد** و خطبه در نماز  
عبادت و غیرت و تقوی آن از حدیثی ثالث است در اینست  
که هر پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب بگوید است که تریت خباب  
الطریق غیر که اهل بیت **و لا یجوز** نماز بابت است و هر چند  
گفت و عاده گفت و نماند و هر چه بافت تریم پیش از نماز و

و هر گاه از سرخ شدن و زرد شدن و سیاه شدن و نازل آفتاب آن و مستحب است که بگوید مؤذن  
این نماز پس و هر چه بشاید گفت و عاده گفت و نماند و هر چه بافت تریم  
است و در نماز خلفان نماز بخیزد تا وقت که شروع نماید باشد  
یعنی تا بعد از یک چهارم از این نماز عاده باشد یا گم کند یا نماند اگر چه بعضی گفته اند  
نزل آفتاب است که بعد از نماز قیامت و در نماز شعور تمام نماز و هر چه بافت تریم  
اخری اینست که بخیزد و شروع نماید و نماز **استاد** هرگاه تمام نماز یا  
غیر بشاید تا گم کند یا نماند و هر چه بافت تریم و هر چه بافت تریم  
باشد اقرع علم و حرب قضات که بعد از قضات و هر چه بافت تریم  
و نماز تریت نماز بخیزد که در اقرع علم و حرب قضات و هر چه بافت تریم  
یا بخیزد که نماز و نماز و در وقت نماز یا نماند و هر چه بافت تریم  
سوره اقرع علم و حرب قضات یا نماند و هر چه بافت تریم **استاد**  
پس اینست که بخیزد الا اهرام بگوید و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد  
و راست بخیزد یا بخیزد که بخیزد و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد  
و بعد بخیزد و بعد بخیزد که بخیزد و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد  
سوره از سر و هر چه بافت تریم و بعد از نماز بخیزد و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد  
از همان سوره بخیزد یا بخیزد و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد و بعد بخیزد  
تمام نماید یا بخیزد یا بخیزد که بخیزد و بعد بخیزد و بعد بگوید که بخیزد











اگر وقت عقد و مقلدات و دیگر گفت اندازد و در دل خود باید تا زمان یا با او  
 و الا قضا تا ایستد مثل دیگر که در صلای شده یا با حق و یا بشد یا در انداخته که در یا  
 لفظی از خود و از بعضی قبل بفرموده اند که باید به صورت کلاه نماز و در قضا نماید  
 بکلاه بکشد یا بیشتر از بعضی دیگر روز آخر به صورتی و قضا نماید و از بعضی  
 مدینه و در حد ثنات و کعبه که مدحت بر حیل کتابیات داشته باشد  
**باب اول** در کلاه قضا که در کعبه مدینه یا در ثنات است و در قضا نماید  
 که کلام مقدم و کلام و ضرر و بد است و در صورتی که نماند اشهر عدم و در حد ثنات  
 و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 که در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 و اگر در این صورت ضرر و بد است و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 هم در این صورت زیاده و آنچه که در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 را هم در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 شود و آنچه که در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 باز و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 از این بیشتر باشد مثل اینکه بر آنچه که در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 میکند و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات

نماز و دیگر و مثل شده باشد هرگاه بایست نماز باشد نماز و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 نماز حاضر شد و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 و هرگاه نماز و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 که اول وقت شده و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 داشتن نماز و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 بفرموده اند و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 آورده و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 صحیح است و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 بنام قضا و اگر در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 نام کند قضا و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 آورده و اگر در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 او وقت شده است و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 بعد از ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 رکعت یا چهار رکعت سه نماز میکند و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 بدینت فرموده و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 چند وقت شده باشد و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات  
 عمل یا در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات و در حد ثنات



















که مسافت بقدری شود که فصله مسافر شود و مسافر باید ازین  
در وقت است که قدری بیشتر بقصد نماید که بعضی مسافر شود و در وقت که این  
مسافت مقصود مسافر باشد و هر چند قصد او مانع قصد دیگر باشد  
که در شهر او بماند یا تا به دور رود و هرگاه قصد مسافت باشد  
نباید و هر چند مسافت را قطع نماید مثل اینکه کسی که از شخصی بخواهد  
مسافت داشته باشد و بطلب برود و او را بجا نباشد باز باید  
تا مسافت قطع نشود یا بقدری که وقت برگشتن قصر نماید که قصد مسافت  
را دارد **و** این که قطع نشود مسافر و اگر قطع شود تمام تمام نماید  
مثل اینکه راه داشته باشد که درین مسافت ده مده قصد تمام نماید  
یا بیشتر یا درین مسافت دهن خود بخورد و از اخلاص کافی که در آن  
ماه وطن داشته باشد یا بیشتر و هر قدر که ملک آن باشد **و** اگر کسی  
مسافر و مسافر باشد پس اگر تمام باشد مثل کسی که مدتی در بیابان باشد  
چون با خصل مال مسلمانان بفرج می رود یا اینکه از طلبکاری بگذرد و در  
مال دار باشد یا از اقارب خود هرگاه بده باشد یا از شرع خود هرگاه بده  
کمی بکشد بگذرد یا از آن غرض کند و بعد از آنکه بر او واجب باشد  
یا شکار برود و در آن ایام قصد او منع رود یا خود شکار باشد بلکه بعضی  
فرقی که لایق باشد از آن را قطع نماید بلکه تمام نماید و اگر لازم سفر است

باشد بلکه خود سفر نماید و باید باشد مثل اینکه تجارت برود و لیکن  
در راه سر راهات دیگر یا از مردم و شاید چیزی بداند و بخورد و اگر کسی  
باشد که لازم سفر او معصیت است تمام نماید و اگر مشغول باشد مقارن  
مثل اینکه بر سبیل اتفاق در راه از او چنین معصیتها سرزند **و** البته  
خارجی شرط در اینست که قصد معصیت نداشته باشد چنانکه  
تا به آخر چنین باشد پس اگر درین مسیر خود قصد معصیت بپوشانید  
اعتبار مسافت در باقی سفر میشود و هر چند عکس حق اگر قصد معصیت  
داشته و الا نماز را تمام نرود بعد معصیت او تبدیل شد قصد مسافر  
ملاحظه نمایند اگر باقی سفر بعد مسافت است قصر نماید و الا تمام  
این که کثیر السفر مثل بار و اسرار و صاحب کثرت و کسی که همیشه بجهت تجارت  
سفر نماید و مال که در هر گشت است و چنانکه در فاصله و طایفه است که  
باشد در هر ده که بخورد و فرار و او باشد که مثل شان این کارها باشد و  
نباید که این اشخاص باید تمام نمایند و خلاف بکار این اشخاص چه وقت باید  
تمام نمایند آیا بجز شروع است حلقه و لغا و هر چند قصد اول باشد  
چنانچه از بعضی نقل نموده اند باید سفرشان پیش از خطر باشد چنانچه از  
بعضی دیگر نقل شده است یا بعد از آن اسباب را بجا چنانچه از بعضی  
دیگر نقل و عقیق حلقه است و سفر چندی بودن اینکه تمامه و چنانچه



علی آمله باشد چنانچه سفر از آنجا نقل شود و باید با ایضا صلوات نماید  
 اسمها را با اکثر سفر چنانچه سفر گفته اند در حین و اکثر سفر گفته  
 اینجا باشد نیز خلافت و از بعضی گفته اند سفری به بیرون است  
 ایضا آمله به روزگار یعنی سفری و از بعضی گفته اند اکثر سفر و از  
 در روز اول آنکه صلوات کند اکثر سفر است یا اکثر بان یا با و  
 و هرگاه اکثر سفره رفته باشد و آمله نماید و هر چند باشد و قصد باشد  
 باید و سفر دیگر تمام نماید و از حکم اکثر سفری است و هر چند است  
 و هر چند خود در روزنامه نماید لیکن با قصد و اگر بدون قصد باشد  
 از حکم اکثر سفر با یکاه بیرون نیرد و خلاف آنکه هرگاه اکثر سفره را  
 شده در سفر اول و در سفر دوم با حکم اکثر سفری جاریست با در سفر  
 ششم جاریست و این قول اقویست و اما احتیاطا ملاقات  
 شدن و در هر حال شهادت با صلواتی از چنانچه مشهور است و در  
 با هر دو چنانچه مشهور است و در اول اقویست اگر چه احتیاط  
 احتیاط در هر دو باطل است و اگر تحقیق بهایان قصد سفر خود با صلوات  
 قصد نیست از قصد و روزانها اگر است اول سفر است و قصد میکند  
 و هرگاه با و در هر دو با صلواتی از آن شب که شود مثلاً است که هیچ میدرد  
 شب که شود از این پنج شرط که اول آنکه هرگاه این شرط تحقق

سفر و در هر حال  
 و در هر حال

واجب است که چهار رکعت و در هر رکعت باید و روزه و افطار کند و در چهار  
 موضع که چهار رکعت است ایضا تمام نماید یا قصر تمام نمودن افضل است و آن  
 چهار موضع است اول حرم مکه و دوم مدینه و ثلثه و چهارم  
 حجاز و اما حرم مدینه السلام که مدینه آن بزرگوار است  
 بر شهر مدینه و اگر کسی در آن وقت مسافر باشد و قصد نماز  
 و شرایط و فزون آن یک رکعت و مسافر وقت باقی باشد و هر چند بکند  
 یک رکعت باشد نماز او قصر باید یا نه هرگاه مسافر مدینه را نرسد  
 تمام نماید باید نماز تمام نماید و در وقت و در هر حال تمام نماید  
 یا بهیچان یا باقی بین آنکه ملاقات از آن سفر باشد یا باقی است یا  
 در هرگاه در بین ده روز حاجت که حرکت یک رکعت از مسافت غیر چند است  
 معتبر است و اگر از آنکه ملاقات یک مکان تمامه بر کعبه مدینه است  
 و طریقت و اگر یک رکعت و اگر در آنکه ملاقات یک مکان تمامه است  
 در روز و در هر رکعت مثلاً اول اگر قصر بود و اگر یک رکعت  
 یک رکعت از آنکه در روز تمامه است و از آن قسم عمل خلافت یعنی از آنجا  
 بر آنکه اگر از آنکه در هر رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت  
 رفتن از آنجا تمامه و یعنی از آنکه در هر رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت  
 تمام است و این قول از حد اقویست و اما احتیاطا ملاقات در هر















این جزایات از کلام وقت باید صایب و اقربانیت که از وقت تلفه صایب  
باشد. **باب** در بیان آنست که هر سال شرایط و آنکه موجود باشد  
و هر وقت که شرایط در این سال مفقود شد آن سال از زمان رفت صایب بشود و باید  
شرایط نا آخر سال که ماه در آن تمام است و جری باشد چنانچه داخل هر یک از این سال  
مغنی المال و هر چه بسیار کم باشد باید آن تلف شود زکوة ساقط است اگر خود می  
شد و فصل دیگر بخارج زکوة مال را از زمان ببرد یا بگذارد باشد تلف نیست که  
زکوة ساقط نشود و این بقدر را داشته باشد مثل خلاف اکثر را بنوعی سقوط است  
**باب** اینست که اگر در هر سال باشد یعنی اگر در بعضی سالها باشد و در بعضی  
سالی نباشد یا سرایب اکثر و لغو نیست که آنرا اگر در بعضی سالها و اگر در بعضی  
چند سال است **باب** اگر فتنه که چیست زکوة باید در سالها و در بعضی  
در یکی است و در هر دو خلاف است که چه قدر است و باشد و در بعضی وقت  
در بیشتر و در بعضی ماه و یکسال و در هر یک یا در همه یا در بعضی از آن  
تغییر نموده و اینها از اختلاف و خلاف نیست که اگر مال زکوة زیاد باشد و فقیران  
بسیار و هر قدر زیاد و در هر یک فتنه است که مال زکوة کم باشد یا زیاد یا  
از هر دو زیاد و کم نیست و معاینه نیست که میگویند شود و در بعضی خلاف است  
بیتقید در نگاه داشتنین بلکه اگر در است و یا بخرج چیست زکوة نا آخر و در بعضی  
باشد و اگر در چنین باشد بر الی و این نیست که تحصیل غرض نماید و از هیچ

عَلَمٌ

[illegible]







است و مناط مرتبه اول اگر نماز چهار بار باشد مثل نمازهای چهار بار که در وقت  
روزگذاشته میشود و میگویند نماز است نباید بار دیگر گرفته شود غریب باشد داخل است  
و اگر عبید باشد داخل نیست و اگر اوقات غلبه مثل نماز است و در میان و نماز اگر  
و اما اثنان نیز چنین است و مناط در همه حرفت و معیت ملک مثل آن و در اثنان  
آن همه داخل است و بعد از اربعه تا اوقات اگر بعد از اربعه باشد که داخل است و اگر نماز  
ظاهر است که در هر دو یک مرتبه و در اینجا باید **نکته** که اگر در وقت نماز  
التجارت شرط که یک سال یکبار و بعد از اثنان کم باشد باشد چون یکبار باشد و اگر  
وقت است و منعیاب بلا باقی برسد اگر خوان ملا یا نقره نباشد و هرگاه خود را مالک یا  
باشد از خواندن زکوة مستحب است که اخرج نماید و زکوة آن بیچل و بیست و نه است  
اینکه اگر نیت کند در این سال مثل اینکه غنیمی بود و نقد شد یا مکرر غنیمت شد و مستحب  
که زکوة بدهد یا نه اگر بعد از استخار است و زکوة استحقاق دارد و باید باشد و سال که  
و مانده باشد بر این که در دو ماه و شش و هفت و خوب باشد و در دو یا سه یا چهار یا پنج  
یکبار یا سه یا هفت و آنچه از ضروریات که از زمین بر می آید زکوة در آن مستحب است چنانچه  
سابقاً اشاره شد شد و مناط این است که در منعیاب دفع از ارباب حشود و ملا  
و خراج و مینماید و آن نیز جاریست و **فصل** در احکام وقت و وجوب اقامت  
که وقت و وجوب اینجا باید سال که شود داخل شدن ماه و روزه و عت است بر این است  
وقت جاریست که بر نیت زکوة بدهد و بقیه عرض شد و بعد از آن وقت زکوة



























دیگر مال دار است و واجبیت که سهم سادات را بر این سه قسم قسرت  
 نمایند بلکه بکسر هم بدینند که نیست و اگر دانیست که بر چه برسانند و اگر حق  
 اینست که این السیل اخیای نداشته باشد و در حقین تا نیم تقریر باشد و  
 در عدالت شرط نیست بلکه باید اثباتی باشد و هرگاه امام حاضر باشد و حق  
 باید بآن بزرگوار داد و در سهم خرد حق خلاف نیست و در غیر آن مستور این است  
 که در زمان غیبت امام علیه السلام بنفسی مال امام مستحقین آن داده شود  
 اما نصف مال امام بر او نیست که بر مستحقین از حق عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
 و عاقل جامع الثانی و زیاده بر وجه اخیای از خرج ندهند و اگر هاد با و نیست  
 ایشان هم میتوان داد و هرگاه جمیع اذن و عدل بر عاقل جایز است که مستحقین  
 برسانند **باب پنجم در احکام روز و است و عدل چند امر بیان میشود اول**  
 بیکدیگر از آن نگاه داشتن نفی است از چیزی چند باینست و احایست و غفلت  
 آن بسیار شده است از آنچه نیست که فرمودند روز و در هر جایست که  
 در عبادت نباشد و در وقت خواب باشد و اما بیک غیبت سلماتی نکند و در  
 حدیث دیگر فرمودند که خواب روز و در عبادت است و نفی کشیدن او باینست  
 و جمیع است و در حدیث دیگر فرمودند که خوابی که غیر عاقل و عاقل و عاقل  
 السلام فرمودند که اگر چه در حق روز و در خوش روز است و فرمودند که  
 و غیر روز و ماه مبارک رمضان شرط نیست که نیست باینکه آن روز و رمضان

و هر چه روز و در رمضان واقع شد و در حق غیر رمضان نکند که نیست و لیکن اگر نکند  
 که در رمضان است و غیبت غیر رمضان را باینکه از رمضان محروم میشود و در غیر  
 نشاید که تعیین نماید که چه روز است روزی که بیکه مثلا گفته است با قضا  
 با اینست و قضایا روزی که در حق غیر او و حق روزم نیست است و هرگاه از این  
 اینست که در روز و در وقت غیبت باشد که این روز را چه حدیث بیکه چه در حق او  
 با اینست که چه پیش از روز و چه بعد از آن با بر این آن از آن بهر سبب که این چه  
 روز است که بیکه یا اگر گفته بدون تأمل بیکه طایف روز و هرگاه بیکه باشد  
 بیکه معلوم است که در روز و در وقت غیبت و این بسیار کم واقع میشود و در حق او  
 او در جمیع مذکورات غیبت است و اگر در رمضان هم باشد باید و نیست نکند  
 ضرر ندارد و باید اندک قبل از جمیع برای عاقل روز و کفر حق او محقق باشد که  
 احوال و زبان باینست واقع شده باشد و اگر کسی فراموش کرده باشد از روز و رمضان  
 تا ظهر میتوان غیبت نماید بدون خلاف و روز و اگر کسی نباشد مثل قضا  
 روزی که روز مختص شده بر قبل از ظهر میتوان غیبت نماید و هر چند بعد از آن  
 روز و آن روز نداشته باشد و روز و در حق حق غیبت نماید تا غریب لیکن  
 بقدری مانده باشد بیکه هرگاه بیکه باشد و روز و برای ما و شعبان  
 مستحب است که باینست و در حق بیکه و هر چند مشکوک باشد که از رمضان است  
 باید روشنا و هر چه حاصل شود فرقی ندارد و شیخ مفید در روز و شلت تا باینکه



روزه قائل شده است و معتقد است و هرگاه بعد از آن که روز رمضان برسد  
و از رمضان غریب شود و هرگاه بدینیت رمضان روزه بگذرد از رمضان غریب  
و هر چند ظاهر خود که از رمضان بوده است و باید قضای آنرا بجا آورد و اگر آنکه  
روزه گرفتن نداشته باشد یا آنکه از روزه نماز و غیره را نموده معلوم شد که از رمضان  
است و هرگاه چیزی از اوقات واجب است که بعد از آنکه روزه بخورد یا چیزی را که  
یا روزه نماند **اگر چه** در میان چهار سال که روزه دارد باید خود را از آن نگذارد  
و در آن دو معتدلات و واجبات نگیرد و داشتن خود را از این چهار خوردن را  
نماند یا خواه معذور باشد خواه نباشد و از جمیع خوردن خواه در محل باشد خواه  
در بیرون و هر چند آنرا نفوذ و هر چند در بیرون باشد یا در محوط و هر چند  
در طی حیوانات و استخوان خوردن و خوردن آن و خوردن نفسی است بطریقی که باشد  
و از میانیدن عبا یا خطه عجن یا با شکر و محوط از باغی ماندن بر حیات  
نا طالع هیچ حادث و حرام است و هر چه خواهد خورد یا بدین غیب و هر چند آنرا بدین  
شدن داشته باشد و هر چه اول بخورد یا بدین بدین بدین بدین بدین بدین بدین  
بر او چیزی نیست و هرگاه بدین آن بخورد که قبل از صبح بیدار شود و مثل کسی که  
عکس بر حیات باقی مانده باشد و از روزه بخورد و وصول داشته باشد طالع  
السلام و سر نیزه بفرود بردن یا بر روی محوط و هر چند باقی بدین بدین بدین  
و اگر این حال مثل کند مثل از جمیع خواهد بود مگر آنکه وقت سر بردن او برود

تاریخ

ثبت علی نماید و از هر چه بگوید داخل یکی از آنها یکی از آنها مثل جن و ملک و شیطان که از آنها  
جمله برسد و یکی از آنها و هرگاه چیزی بگوید که داخل یکی از آنها شود از آنها  
ثبت کرد داخل غفلت ثبت و او را بقتل است و از جنه که با او و از جامد  
نیاید او را بقتل که ملک و هر چه در صورت حد است در صورت سر و چنانکه از  
بعضی رفت ضرر ندارد و هم چنین هرگاه او را بقتل نماید بر او قتل یا از او قتل  
او را بقتل میکند غفلت علی نیاید و در انظار جاهل غفلت بسیار است بدین  
قتل و لغات و از آن است اند و بعضی قتل است و بعضی قتل است و از آن  
و چیزی بگوید از غفلت و از اینها قتل است و ملک که در ملک و ملک که در ملک  
و با یکدیگر طعام از اینها بگوید و چیزی بگوید ملک طعام که در ملک و از اینها قتل است  
که باید داخل ملک شود و هر چه از اینها سوال نمودن مستحب است و باطل است  
سوال نمودن از اینها که ملک است و او را قتل است و ملک است  
برسد و در ملک است و در ملک است و از اینها و در ملک است  
بجمله که در ملک است و در ملک است و از اینها و در ملک است  
و هرگاه بگویند که چیزی داخل ملک است و در ملک است و در ملک است  
خون گرفتن که باعث ضعف میشود و دخول جماع که باعث است و در ملک است  
و در از اینها که هر یک از اینها و در ملک است و در ملک است  
از کسی و در اینها و در ملک است و در ملک است و در ملک است











یا در سر شود یا در دل شود و الا از روی که فلان طبع حکم کند منتهای رجب  
علامت کرم مغربی است که آن فلان در گذشته باشد **مهر ماه** و تقام  
روزه است و روزه چهار خیم است واجب و محض عرام و کوه **انوار**  
شبهات **اول** روزه ماه مبارک رمضان **دوم** روزه و منتهی حج  
**سوم** روزه اشکان بود که معتزلت **چهارم** روزه نذر و نذر دامن  
انت **پنجم** قضای روزه واجب اما روزه رمضان بر کثرت مرآت  
سه امر است علامت است و منتهای احکام آن **ششم** روزه و منتهی  
برکت طلال پر مهر که برینند و را واجب است بر روزه و هر چند نیز از کس  
ندیده باشد و هر چند شهادت آورده و هر چند اگر قطع حاصل کرده و باز شهادت  
سوی در بگذرد و اعتبار معنوی که برین و برین منبسطه که قطعه سطح زمین  
میباشد و صاحب نوزن شعبان را دیده که در رمضان را دیده تمام واجب  
نوزن چاه روزه روز از اول ماه چپ و شمره پنج برم از اول رمضان حساب  
و طاعت انداختن طلال و غایت شدن طلال همان شفق است اگر کمر را مکن  
باشد که طلال بر رمضان شروع شد بلکه خبری است این باشد بعد از امکان باید  
برفت که رمضان بنماید و روزه را بیکره و اگر عکاف ادبار معلوم کرده و روزه  
او صحیح است که آن یکدوم و تنبیه قبل از رمضان و روزه گرفته باشد که این وقت  
بر رسیدن رمضان و روزه واجب میشود و هرگاه توانست تعویض کند تا در آخر است

24

و در هر سال یک بار قرا و عهد و احکام ماه رمضان بر آن نگاهداشته و جاریست  
و شش سال نگاهداشته و خود را از آنچه ذکر شده از مفسدات از طریح جمع حاکمان  
که او بخیر نایافته و مفسدات را در اول مفرات است و مستحب است کسی که منظره باشد  
ناتوان شود و در اول افطار نماید و الا تقدم طلوعه افضل است تا شرط روزه  
پس بر دو قسمت **قسم دوم** شرایط وجوب است یعنی آن شرایطی است که  
واجب بشود و آن شش است **اول** و **دوم** بلوغ است و کمال بر هر که باشد  
بالغ شود و درین روز یا عیون حاصل گردد یا بی عیون میسر آید و در آن روز  
نباشد **سوم** و چهارم است و قاضی و اقامه است با حکم قاضی و آن مثل کفر النفر  
و سفر و عیال است یا توقف سه عیال و مقید در هر دو مریض جمیع شود یا  
سافر باشد که در پیش از نذال و غیره مجزومه باشد و در آن وجوب است واجب است  
و اگر مجزومه باشد مستحب است سال و قضا واجب است **پنجم**  
خالی بودن از عیق و نفاس است بر هر وقت که حاضر و غایب شود و افطار نماید  
چندین نذال باشد و بعد بعد از نذال و درم شرایط قضا است یعنی آن شرایط  
باشد قضا را واجب بشود و در آن سه چیز است بلوغ است و عقل و کمال  
و اسلام پس اگر بالغ شود طفلی و در آن عاقل گردد و بی عیون میسر آید و کافر  
مسلمان شود قضا بر آن نیست و در هر عیله که بی عیون خلاف است و شاید  
شهرت بر این باشد که قضا را واجب است مطلقا و امر احتیاطا ظاهر است و در آن



و اگر کسی که بر او قضا واجب نیست کافر یا حلی است و نه بدیهه بل چه نظر می شود  
خود را باید قضا نماید چه در زمان اعتقاد و نه کوفه باشد یا نکونه باشد **مسئله اول**  
**مسئله اول** چهار مسأله است **مسئله اول** اگر کسی که بر او قضا واجب نیست و در وقت  
و مضای میگوید قضا از او ساقط است و مقتدی میگوید بعد از آنکه از آن نوبت  
به علت نظام کرده است یا باشد و هرگاه علاوه داشته باشد خبر از من من  
و بعد از آن در حال خود و مستقر شود و قضا مضای و دیگر امور و هرگاه در وقت  
قضات و اول قضات و هرگاه بر حق میگوید در بین دو مضای و اعتقاد  
بر حقه وقت نماید و در روز دیگر و بعد از آن میگوید که قضا مضای  
و یکدیگر مضای و یکدیگر و معتقد مضای گفته شده و اعتقاد نماید و گفتار  
ساقط است و هرگاه قضا از زیات ساقط شود و نماید یا مضای دیگر و  
میگوید بعد مضای گفته شده و قضای آن داخل می شود و گفته آن را هم بعد  
بعد از یکدیگر **مسئله دوم** هرگاه کسی که بر او نذر و مضای و غیره بر  
آن چیزی باشد اگر کسی که بر او قضا واجب است و بر او نذر و این در وقت  
است که نیست و امکان بود که یکدیگر گفته است مثلا فکر می شود و میگوید وقت  
که حق هم بود و گفت تا وقت نذر و این وقت و باید یکدیگر و هرگاه مدیت  
چند نفر بود و ذکر داشته باشد و هر روز من مساوی باشند و هرگاه  
روزه بر همه نیست و یا عمل بر آن است و هرگاه غیر از قضا باشد و

در این

بجای آن که زمان قضا است و زمانی نذر و در حقیقت تمام بر این است  
و اصل الحاق است که چه را بشریت است و در زمان اگر کسی که اگر کسی نباشد  
ناید که لازم است که اندکی باشد تا او را که باشد و هرگاه او را ذکر نباشد و مضای  
در این میان است و هرگاه در حقیقت است که اگر کسی باشد و در این میان  
است یا بر حق و اگر کسی که بعد از نذر و **مسئله سوم** کسی که مضای وقت  
و مضای گفته باشد و جایز است که پیش از ظهر نظر نماید اگر وقت رست  
باشد مثل دیگر مضای و یکدیگر باشد و مضای تعیین نشده باشد و بعد از ظهر  
نیت و هرگاه اقامت نماید گفتار و بعد از گفته آن اتمام به نذر ساقط است و کلام  
مقدم نظام و هرگاه از این با خبر شد و روز نذر و یکدیگر یا بر او نذر و  
**مسئله چهارم** هرگاه کسی که نذر یا نذر کرده باشد اما مضای دیگر تمام  
سزاوار است و نذر یا نذر مضای نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر  
فصلت **از احکام نذر** و نذر است که شخصی نذر نیت و این قسم بسیار است که از آن  
سیرت است و نذر نیت اول و چهار نیت اول از نذر و نذر و نذر و نذر  
آخر نیت قضای این نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر  
باید در هر نیت نیت **مسئله پنجم** جایز است که قضای نذر را نذر  
نذر اندازد از آن است نذر نیت **مسئله ششم** روزی ایام النذر است که  
سیرت هم چهار نذر هم و یا نذر هم از هرگاه است و مضای هم بر این است که بعد















و مبالغه و مقاربه و بیان بیاد نهد و نیز جمله از شرحی رسید و استدلالاتی بر  
 مکان و تشریح امثال آن و نیز جمله که مبالغه و مقاربه و بیان نباشد و دلیل که امثال آن  
 آن نماید بنظر علی که بزرگ و در سطحی که جز هم که باشد علم است **و از جمله است**  
 عشق و دانا باشد با چرخ معلوم و شوق مثل آب در میان شیرین است اما اگر عشق معلوم باشد  
 منتهی شود **و از جمله است** تدلیس و شایسته که کار می کند که جزیه از زن غیب  
 چنین معلوم می شود که عفت و دلش مثل عصبانیه و سرخواب و سفید لب و بکار بر  
 که بیعت با بر غیر منتهی نماید و اگر غیر از این باشد ضرر می آید و بلکه و خب  
 که خود را از جهت خود را می نماید و چه زنی را به جهت خود می آید  
**و از جمله است** غیبت صورت مرده با چرخ مرده است و در هر چیت زمانه را می بیند  
 به تندی علم است و ملاک را می خورد و در شوق و بطرفی که شایسته است و به  
 آن لفظ عشق می گویند و ملافت و انوع و جزا است اگر چه احوال و زلات  
**و از جمله است** اجره بر آفتاب عالم و در عالم بر ظلم او باشد مثل شعله نیت و  
 شمعین مثل اینکه رخت و عینت لب و دندان مثل آفتاب است و احاطه است  
 آن و اگر منتهی است لیکن ظاهر و محاسن عقل شده است که انسان بر حواس  
 آن نبوده اند و در دست داشتن ظالم شروع نیت از حقیقت ظلم و اگر غیر  
 از این باشد مثل یاد شاهان شیعه و دعوت داشتن مجتهد نظام  
 شیعیان مدوح است بلکه واجب **و از جمله است** اجره و زنی زنا کار و امثال

و امثال آن **و از جمله است** جزیه یا بگویم است و چون بر آن امور را می بیند که در آن  
 باشد مثل قتل و دوا و جبهه و ضلعت و کف و عین و دوزخ کردن پس بعد از این مثل  
 گفت خود زیاده از قتل و دوا و جبهه و ضلعت و کف و عین و دوزخ کردن پس بعد از این مثل  
 آن اگر ابریت به جهت آن که قتل و ضلعت و کف و عین و دوزخ کردن پس بعد از این مثل  
 انما و اگر از این امثال امور و عینت که باقی باشد مثل منور و از آن است و هم  
 چنین به جهت تافه که به علم است از عید باشد همان و تافه و به جز اینها  
 و از این امثال ضلعت و تافه که یکدیگر است به جهت قسم است **و از جمله است**  
 بر عیان است که یک نفس می خورد و غایت فقر عیان می شود مثل مرغی که مرغی  
 و در و کلام و امثال آن از جمله صورت و در چنین مثل ظلم و کثرت و ذکر و عین  
 و جزیه که به جهت احوال است باشد که با آن را با آن و عین و احوال و اگر این  
 و عین و عین و آنم و عین و عین که عین و عین است و عین و عین و عین و عین  
 خاست و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
 آن مثل است مثل عینت که عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
 و در عین که عین است که عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
 عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
 و در مثل معامله در مال عقل و علم نیست زیرا که او به عین و عین و عین و عین و عین  
 معامله نماید با آن و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین







بر یکدیگر یا از روی مالک و یا از روی شکر و هر چه که بماند رسیده است از آن مال  
 مال یا مانع و در هر چه که مستحق عالم باشد که مال غیر است یا مانع بگوید آن مال  
 جمع یا مانع یا مانع مالک را گرفته است اگر رفع نبوده باشد و اگر رفع  
 باشد در حق مال غیر است و اگر مال غیر است در حق مال غیر است و اگر مال غیر  
 باشد بر آنکه مال غیر است و یا مانع هم ادعای آن نمیکند و نمیتوانند جمع جزای مانع بگویند  
 حق که نیست که بماند مال داده و هرگاه کسی یک صنفه ببرد و بگوید که بگویند  
 و چه که پیش صنفه است مثل مال غیر را با مال خود با آنکه را بایند با آنکه را  
 یا سنگ را با کسند یا شکر را با سرکه و آنچه پیش صنفه است جمع است  
 و در آنچه جمع نیست جمع نیست و شکر یا شکر یا سرکه یا سرکه را در آن یک  
 و بیع را هم بگویند یا بقیه صنفه است و اگر مال داده و مانع را بگویند  
 و بیع صنفه یا شکر یا سرکه جمع است و در صنفه مانع و یکی را بگویند  
 و هر چه صنفه یک باشد به بیع چند است صنفه است اگر یکی صنفه است  
 جمع و صنفه شکر یا سرکه مانع است پس بگوید و اگر مالک است آنچه  
 پیش صنفه است همان صنفه مانع است یا آنچه مانع بگوید و هرگاه  
 و صنفه را مالک بخشد و مسلم از غیر مسلم بگوید و آنرا بایند و بگوید  
 صنفه بگوید آنچه مانع باشد و هر چه که صنفه جمع است یا مانع است  
 جمع و صنفه مانع است یا شکر یا سرکه و غلام اگر رفع داشته باشد

و غلام اگر رفع داشته باشد مثل غلام و هر چه که بماند جمع است  
 نمیکند بلکه هر یک را صنفه میکند و از مال مستحق که بماند بدون مال غلام  
 صنفه جمع و از غلام که مانع است معلوم میشود که مانع مانع و در آنکه بگوید صنفه  
 صنفه جمع و مانع مانع اگر شکر یا سرکه بگوید و یا شکر یا سرکه مانع از مانع  
 داشتن یا مانع صنفه مانع بگوید و در آنکه شکر یا سرکه مانع بگوید  
 مالک است یکدل یا مانع یا شکر یا سرکه و آنچه صنفه است یا شکر یا سرکه  
 یا مانع صنفه و در هر چه که صنفه مانع و صنفه مانع یا شکر یا سرکه  
 بلکه بگوید و هر چه صنفه مانع یا شکر یا سرکه مانع یا شکر یا سرکه  
 شکر یا سرکه صنفه مانع و اگر شکر یا سرکه مانع صنفه مانع و اگر شکر یا سرکه  
 صنفه است که هر چه صنفه مانع و مانع است که مانع از صنفه مانع است  
 صنفه مانع شکر یا سرکه صنفه مانع یا شکر یا سرکه مانع و صنفه مانع  
 یا مانع مانع مانع و صنفه مانع یا شکر یا سرکه مانع و صنفه مانع  
 مانع است و صنفه مانع صنفه مانع مانع است یا شکر یا سرکه مانع  
 و صنفه مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع  
 و صنفه مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع  
 و صنفه مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع  
 است که مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع  
 با رفع صنفه مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع مانع



















شبه نگریست و قول جبریت نقل شده است و کلام زانی و ارمیلت  
 و بیه و جنت خرمگاهه باین جنوب است و آنچه از بیم حاصل میشود مثل نور و  
 معویله جنوب است که شکار و مکر سفید و در سبیل است لیکن بر روی سبیل است  
 کمار و کمار و سبیل است و کمار از چرخها که در سفید و سبیل است که یکبار باشد و یکبار  
 باین بار و یک فرزند از و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 آیا باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 اول و ششم و ششم است و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 ترک باین زیارت و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 است و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 کشته بازنده باشد یا نه باشد و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 این که باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 های زیارت باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار  
 و باین جنوب است که باین بار و یکبار و باین جنوب است که باین بار و یکبار

کتاب

گذاشت و هر چنانچه نفع و ضرر و بلا بلا اجازت و نفعات دیگر افسید  
نیز چنین نفع و ضرر و بلا بلا بعضی غرض باشد مثلاً آنکه در هر نفع  
حتی میزان نفع و ضرر و بلا بلا و مشورتش میزان مساوی و در حکما  
باشد و قیمت نفع و ضرر و بلا بلا باشد مثلاً آن که در هر نفع و ضرر  
آن مشورت مساوی باشد مثلاً آنکه در هر نفع و ضرر و بلا بلا باشد  
که در این مورد نیز با احوالات مساوی و اما در هر نفع و ضرر و بلا بلا  
در هر نفع و ضرر و بلا بلا است و آن بر سه قسمت دائره منقطع و کمتر  
انما اثم سبع و نسیه نسیه است **فصل اول در جنس نفعات**  
در این باب ما می بیند پنج باب است بدین است و نفع و ضرر و بلا بلا  
الحکمت و نفعات یا نفع و ضرر و نفع و ضرر و نفع و ضرر و نفع و ضرر  
و اگر نفع و ضرر و بلا بلا باشد **و اما قبول بر نفع و ضرر**  
که و نفع و ضرر و بلا بلا باشد که نفع و ضرر و بلا بلا باشد  
و دیگر مثل نفع و ضرر و بلا بلا باشد و اما نفع و ضرر و بلا بلا  
باعتبار ما خواهد بود که نفع و ضرر و بلا بلا باشد و نفع و ضرر و بلا بلا  
شد و اما نفع و ضرر و بلا بلا باشد که نفع و ضرر و بلا بلا  
داشتن ایجاب بر قبول شرط نیست بلکه اگر نفع و ضرر و بلا بلا  
و نفع و ضرر و بلا بلا باشد که نفع و ضرر و بلا بلا باشد











سخن گفتن در جاهای مذکور مذکور است **مداکله** جایز است نظریه بر سر  
 و دستهای زنیکه آنکه طهر که اول بیکه دست و چه روی دست و چه  
 عدم طهر و طاهره اند و از بعضی فعل با سبب نقل نموده اند و در بعضی  
 و باقی هاست از خلافات و مشهور جزایات و در بعضی از بعضی است یکبار  
 عورت و بیکه موانع زینت مثل ساقهای پا و دست و وسط سینه و مثالی  
 و شکر است که بانند زن باشد لیکن شرطی که ممکن باشد که اگر زن را  
 یکبار و شرطی که شوهر نداشته باشد و ندانند باشد بر این مبرح  
 نباشد و بعضی گفته اند که حرف فتنه و شمار باشد و لذت بر من نباشد و  
 بالطبع لذت حاصل که در روز ندارد و در چنین گفته اند که اگر خواهی بود و اگر نه  
 معلول است ظاهر اینست که بغیر از این همه جایز است و استوانه نظر نماید و از  
 غیر زینت کشیدن ظاهر می شود و درینست که چه امری است و بدانکه  
 مشهور باین ملاقات که جایز است نظریه بر من زنان اهل فتنه و در بعضی ایشان در  
 مردان اهل فتنه اهل کتابند که با طاعت طاهره داشته باشند و بشرط اهل فتنه  
 نمایند مثل یهود و نصاری و کد و مشهور است طاهران میباشد و چندی از  
 نمایند که بشرط اهل میانند و باید محبت لذت نباشد و باطن این مبرح مبرح  
 بدانکه و جایز است که در هر وجه خود نظر کند و هیچ جزایان مستثنایست و در بعضی  
 بالقبضه یا تابش یا در دست و دهان است و در چنین زن و کثیر بالقبضه یا تابش

و جایز است نظریه بر من مبرح های خود چه زن و چه مرد بغیر عورت و عین  
 زن زن و در هر وجه مقبول و چه زشت چه امر و چه غیر آن که  
 به محبت لذت باشد یا خوف و یا غلبه باشد که جایز نیست و در بعضی از بعضی  
 و در وقت و در خلافیست که حرام است و در چنین در آن اگر محبت لذت  
 یا خوف حرام باشد و در غیر اینها سه قول است جواز با اگر لذت جواز  
 یکبار و در هر وجه دوباره و در هر وقت مطلق و با طهر و آلات اگر چه طاهر و  
 است و اعتقاد شده بدینچه در کتاب طهارة نراشان شده بدانکه  
 در هر وجه و در هر زن خلاف مشهور جزایات با اگر لذت احرار و آنکه  
 چه اول مشهور و در بعضی از بعضی است بدانکه خلاف است آیا جایز است  
 که در خود یا عیال و خول و غیره از خود بیرون بریزد بدون آنکه بگوید  
 و مشهور و اگر لذت و از بعضی نقل نموده اند که در دنیا باید بدید  
 به جهت فتنه نطفه و فحشاء و در غیر اینها و با اذن آن  
 خلاف و در اینست چنانچه گفته اند و اگر اطفال از عیال باشند نیز عمل ملامت  
 نیست بدانکه جایز نیست و بعضی گفته اند که بیش از چهار ماه زنا محبت  
 نماید از زنا و خود و از بعضی احتمال و چندی نیز ظاهر میشود و دیگر  
 بدانکه جایز نیست که بشنود و مالک و خول نماید و اگر خول خود را  
 او را می میشود بدانکه انقضای شود که در این مبرح بر اهرام مشهور و حدیث



لیکن از دو جهت اول برون نبرد و نیاز به شهود و از بعضی قول باینکه از جهت  
 او برون می رود و نقل نموده اند و مراد از انشاء نیاز بر قول بعضی آنست که راه  
 بود و غایب او یک خود و بر قول بعضی غایب و حیض و یک خود و ظاهر  
 اینست که بفرموده انشاء محقق میشود **فصل دوم** در ادلیات عقلی  
 معنی که باینکه بدو از آن زوج و زوج میباشند معنی نمایند اما  
**ادلیات** از برای غیر بدو و جلد پدری و جلد واسطه باشد مثل جلد پدری  
 و بالآخره جلدی و اما حکم شرعی و اختیار و عینیت و از بعضی گفته اند قول اول  
 مادر و جلد مادر و نقل نموده اند و ولایت جلد پدر و جلد و جلد و جلد و جلد  
 و جلد از آنکه بکارست غیره نیز با و مثل آن شده باشد و شهادتیت  
 ولایت جلد باینکه پدر و نیاز باشد و از جمل قول با شهادت نقل نموده اند و اول شده  
 و هرگاه غیره بعد از عقل و جلد بلوغ رسید و یک اختیار ظاهر و در غیر  
 در قول آخر و انشاء علم فرقی است و اگر جلد پدر و هر یک جلد امانت غیره را  
 عقد نموده باشند حکام پیشتر است همان صحیح است و اگر پدر و مادر و اقرب  
 شده باشند عقد جلد صحیح است و هم چنین است عقلا باین جلد و پدر و مادر  
 العقل چه ذکر باشد و چه اثبات و از بعضی نقل نموده اند که اگر از حال  
 صحیح عقل نیامده باشد چنین است که اگر عقل آمد و بعد از آن عقلی باشد  
 پدر و جلد ولایت ندارد و ولایت با حکم شرعی است و اگر متبینه جلد

بلوغ رسیده باشد و شرع اختیار نموده باشد با و دیگر بجز احدی شود اختیار کند  
 اختیار و بدست کسی است خود اختیار خود را کرده و از بعضی علم و وقت عاین یکدیگر  
 نموده اند و ثنائات و دیگر ثنائات شدید و در وقت که پدر یا جد را شده باشد  
 و در آن چند قول است یکی که اگر غیره و جلدات اختیار خود را کرده و دیگر که مثل  
 غیره است حاصل اختیار عن طایفه و دیگر که اگر جلد و پدر و جد و آن هر یک یک  
 و جلد هم بدو و نه از آن یکی که پیشتر است عقلا نمایند و دیگر که اگر پدر و جد و آن  
 شهادت باشد و دیگر که اگر جلد و جلد میباشند و اختیار خود را کرده و دیگر که در جلد  
 اختیار خود را کرده و ادوات که بر نیاز هر دو عمل شود و قول اول را انشاء  
 و قول دوم قرینه و قیاس است که اگر جلد پدر و جلد مادر و جلد غیره را  
 بکنند و اگر جلد پدر و جلد مادر و جلد با قایم باشد و اسانیت  
 با و جلد و مادر و جلد نیست و خلافی نظر رسیده است و اگر غیره غیره را  
 عقد نماید و عقل خود را دهد و در وقت با با انشاء و در وقت بلوغ و اما  
 اگر غیره را بستاند و جلد پدر و جلد جلد و جلد جلد باینکه باشد و جلد یک  
 چه بکند و چه غیره چه مانده باشد و چه غیره و هم چنین علم صحیح اختیار  
 از برای پدر و مادر و جلد نیست و ثنائات را باینکه و جلد و جلد مثل ثنائات  
 اختیار را شرف غیره و جلد و جلد و جلد با و جلد و جلد است که اگر و جلد  
 از برای جلد هم باشد اختیار طایفه و الا فلا و قول دیگر آنست که اگر با سلسله











خوش صورت باشد و هر چه کار و صاحب عقل را که مضطرب شود و با زاهد دانه را از  
 کفار و بدعتیان نمایند لیکن او را از شایب و گداز خوراک را از رضع کتلتد بکافه  
 است که بکند از طفل را بخانه خود ببرد و مکتوبه است زن بچهره و شیر زن را از این  
 مقام سه معذرات **مسئله اول** بدانکه هرگاه شایب رضع بطریق دیگر  
 شد عتیق گردید نه بکند آن طفل را شیر داده است مادر آن طفل میشود و در کج  
 از آن شیر بهر سبب بد را میدهد و بد آن را و این مرد و زن جلد هار این  
 معاد معانی آن جلد هار اینها میشوند و اولاد آن مرد و زن بر او زن و مرد  
 میشوند و هر چه بر او میماند زن و مرد و خاله و عمو و عم و دایی و پد  
 و پدای که هر کدام که از بر این زن مرد باشد بر این طفل حرام است چه اولاد و صغیر این  
 هم بر این طفل حرام است اولاد نهایی و طفل خلعت و مشهور بر این حرام است  
**مسئله دوم** آنکه پدر یا طفل اختیارند چه بکند اولاد آن مرد که شیر زن است بکند  
 چه اولاد صغیر آن باشد وجه اولاد نهایی و اولاد صغیر آن زن نیز اند  
 بکند و اولاد نهایی صغیر و از صغیر نقل مکتوبه اند که میتوان و قول او را  
 مشهور تر دانسته اند و فرقی در اخراجات و مدیکر خلافت کند با اولاد و غیر  
 که از این شیر خورند و اندک میتوان از اولاد و صاحب شیر بکند یا نه مشهور و  
 اقوی جواز است و امر بر حرام است **مسئله سیم** بدانکه طفل غریب است آنکه  
 شایب رضع با عتیق میشود که بعد از آن نتواند نکاح هم نماید هم چنین که

بعد از نکاح هم عتیق گردد و نکاح را باطل نماید مثل اینکه هرگاه زنی زائده خونی  
 خود را شیرین کند و خوار و بچانه شود و هر چه حرام میشود چه بکند که بشد که بد طفل شیر  
 خوار میشود و اگر مرد و بچه شیر زن است بکند که زن که با طفل است و هر چه  
 که شیر زن است بکند که شیر زن را باشد و هر چه که شیر زن را باشد و هر چه  
 که شیر زن است بکند که شیر زن را حرام است و مثل اینکه کسی دختر شیر زن را  
 را بچیت خود عتیق نماید و زن این کس این دختر را شیر بکند و شیر زن را این  
 دختر را حرام میشود و اگر عمو یا عمه یا خواهر یا جد او را یا زن برادر یا  
 برادر او یا زنی بد او یا شیرین بد او شیر بکند یا نکاح باطل میشود چه در  
 اول خواهر او میشود و مرد دوم خاله او و در سیم دختر برادر او و در چهارم پسر  
 خواهر او و در پنج سال حرام است و این و غیره کفایش شیر زن را ندارد  
**چه در حرام معاصیات و مردان شیرین است که باین زن و در سیم**  
**میرسد که سبب حرام شدن آنهمه و زن شود بیکدیگر و این نسبت از چه چیز**  
**حاصل میشود از قول و عقد و نظیر و علامه اما اول و دوم پس هرگاه**  
**و عقد یا عقد یا علق بر زنی واقع شود و بعد از آن زن بر این مرد حرام میشود**  
**و هم ما و بعد از این مرد و هر چه که با او بود و دختران و دختران و پسران هم**  
**چنین هر چند با این بیاید و این زن بر پدر زن و در چه با او بود و در**  
**اولاد و پسران و در چه با این بیاید حرام است و اگر عقد باشد بدین قول**



ماد را حرام میشود بنا بر شهور و از بعضی نقل شده است که بدون دخول حرام میشود  
 و شاید است و در حرام بدون دخول حرام میشود بلکه اگرها در را بدون دخول و حاکم  
 میشود و خبر دیگری و اگر طلاق داده باشد میشود بگوید و هم چنین بگوید آن هم  
 حرام میشود و هر چند دخول نشده باشد حرام نیست گفتند بگوید هر چه که در دخول  
 واقع شود که در این صورت حرام میشود و هیچیک بدون اذن دیگری انتقال میشود  
 و دخول نماید بلکه از است که در کثیر نقل ضعیف خود را ثابت نماید و دخول کند و اگر  
 جمع بودن مابین دو خواهر چه مادر و چه پدر یا عم و چه پسر و چه دختر  
 مقدور باشد و خواه متعه و خواه کثیر و اگر در خواهر کثیر باشد یکی دخول شود  
 دیگری بر او حرام میشود تا اول زنا نعلت خود برین تمامد و دوم را نشناید  
 و طایفه رجائیه است که در هر چند و تقریر در بر سر حاله و عده یا و نه  
 بدون اذن خال و عده و حکم و تقریرهای خواهد بود و هر چه باین بیاید حکم  
 همان است و اگر عده و خال را بر سر هر خواهر و پسر یا و نه از اجزای است  
**اما** بنا بر شهور و از بعضی از بزرگان اذن نقل نموده اند و شاید است و اگر  
 اول اذن نکند و عقد نمائند و بعد هم را نفی نشوند مقدور باطل است و اگر بعد  
 را نفی شود و خلاف آنست که همان عقد کافی است یا عقل دیگر که از اهل علم است و از اجزای  
 طهارت و از بعضی نقل شده است که عده و خال را در این صورت میتوانست عقل خود را  
 منع نمائند یا مقدار آنها را بر هم زنند و خلافت را نمیکند اگر دخول واقع نشود

بعضی از اهل علم نمائند طلاق بدون درام بودن آن نقل نموده از طلاق است  
 و معاهده میشود و آنچه در این ماحصل میشود از آن هم حاصل میشود یا نه  
 و هم چنین در دنیا هم از طلاق میشود و هر دو وجهی گفته اند که  
 هر چه بدخول حرام میشود بدخول شبهه هم حرام میشود و از اجزای طهارت  
 و آنچه مذکور شد و هر چه نیست که ناسا این باشد که با اعتقاد است و اگر بعد  
 از عقد صحیح باشد عقد باطل نمیکند و بفرج معلوم خلاف نموده اند مثلی اینکه  
 البانی و آنکه کسی با درین خود جماع کند زن در نزد او حرام میشود و اگر  
 پیش از آنکه زن را عقد کند با او در روزی که کرده بود دیگر بر او حرام است و  
 شبهه از شهور و نقل نموده اند که پس این باشد بر عقد و چه بعد از آن با  
 حرام میشود و از اجزای طهارت و عده یا طهارت و بعضی گفته اند که حرام است که  
 زن را کار و از همین بفرج نمائند یا با نقل و هرگاه بعد از عده باشد  
 بر زنی و بر غیر آن طلال است و بفرج بر علم طلاق نموده اند و پیش از عده  
 نموده دانسته اند بنا بر شهور و از بعضی نقل نموده اند که هرگاه زنی را  
 اصل نکند زن را بر شوهر حرام است بجهت آنکه نمائند اصل در آن زن است  
 و شاید است **اما** در بعضی که نقل ولس باشد بر غیر مسئله این  
 است که هرگاه کسی شهوره نظر کند یا دست کشد بر زنی که از زنی جدا شده  
 ظاهر جماعت با کثیر و یا آنچه بفرج حرام است که نظر ولس بر آن فرج



آقاها کثیر حرام باشد شد نظر بر پنج دست کشیدن بغیر دستها بنا بر قول جبر  
 بد ملاس و ماعظم حرام میشود بنا بر قول جبر و هیچ کدام حرام نمیشود لیکن مکروه  
 میشود و اما حیاطا طاعت و در هر دو صورت مادر و در دختران حرام  
 نمیشوند چه کثیر باشد چه آزاد و از یک نفر نقل خلاف نموده اند که حرام میشود  
 و شایسته **مدا** آنکه آنچه مذکور شد از احکام معاصیه میباشد درین باره  
 در رضاء هم جاریست مثلاً آنکه در رضاء زنی را نگاه مریه بکند آن زن  
 مریه حرام میشود و نگاه آن مرد بر رضاء زن باشد آنکه از آن خبر بران حرام است  
 و نگاه بر رضاء زن باشد بر او هم حرام است و بکذا و لیکن باید معصا  
 بر رضاء محقق نشده باشد معصا هر بنحی و اشکال آن محقق شود مثلاً آنکه  
 نفی و تحریف بشود حد بشمار که گذشت و آنکه خبر بر رضاء نفی میشود و  
 آن خبر بر روی میگیرد پس آن زن بر این مریه حرام میشود و خلاف آنکه اگر خبر معصا  
 بر رضاء محقق گردد و مثلاً آنکه زنی نقلی بشود حد آن زن مجامع و نفی  
 میشود و معاد آن زن بر این مریه حرام میشود که مادر زنی او عسر میشود  
 و چه حرام نمیشود بجهت آنکه معصا هر بر رضاء محقق شده و در اشکال آنکه معصا  
 بنحی و در یکدیگر آنکه در رضاء مذکور معصا هر فرقی مابین آنچه از اقسام  
 از عقد و دخول و صحیح و سبیه و زنا و ملاس و نظر مذکور شد فرقی ندارد  
 و حد یکسان است و بکذا و لیکن آنچه مذکور شد خبر باشد و از غرضت مشتک کشند

خلعت و جوارحه عقد و آنکه کثیر نیست و در غیر این صورت خلعت مشهور است  
 را حوطاً بعباس قول و جبریت زن و بکذا و لیکن بنا بر اعلام جاریست زیاد از دو  
 آزاد با یکدیگر و در کثیر با چهار کثیر و صحیح بعد از خلعت نموده اند و بکذا و  
 مریه و رضاء زن آزاد میشود که کثیر و انحکام کند را کثیر و معنی گفته اند  
 عقدش با طاعت و از بعضی نقل نموده اند که با طاعت و زنی آزاد اختیار دارد که  
 عقد خود را فرسخ نماید و از بعضی بیکدیگر اختیار دارد که عقد کثیر را بر هم زند یا باقی گذارد  
 مثل نفی و اگر زن آزاد را بر معصا و کثیر یا بر دو زن و طاعت جاریست  
 و اگر زن آزاد اختیار دارد که عقد خود را بر هم زند و شایسته **مدا** آنکه نگاه کنی  
 العیانی بینه یا زن سر هر دو یا زنی که در خانه و جویا باشد زن باید هرگز از زن  
 بر این عقد نکاح نمیشود چه صبیحه باشد و چه مقدسی و چه شوهر یک زن در خانه  
 باشد و از بعضی نمایند در این حکم ظاهر میشود و بیوجه است و عده باین و زنا  
 و کثیر نقل این نیست و از بعضی و بعضی خلاف نقل نموده اند و صیغه **مدا** آنکه  
 در عده کسی نفی را عقد کند و دخول شود آن زن بر این مریه حرام میشود و خواه  
 عده و جویا باشد و خواه بولین و خواه وفات و خواه عقد دائمی باشد و خواه  
 صبیغه انقطاع و خواه جاهل بجهت آن عمل باشد و خواه نباشد و خواه بلدان  
 و خواه بلدان که این زن در عده است اگر عقد واقع شود و دخول واقع نشود  
 در عالم بجهت این فعل و عده باشد باز هم حرام میشود و اگر یکی از اینها عالم



نبا شد حرام نشود و طاقت را اینکه عقد هم برین شهر و هر شهر حکم را بداند  
و اما حیاط ظاهر است و زنا بغیر آنچه مذکور شد باعث عیث و اگر کسی  
بایر مردی دخول واقع شود مادر و خواهر و دختران پس بر آن مرد حرام میشود  
و مادر و مادر و مادر و پدر و هر چه بالا برود حکم مادر و پدر و دختر و دختر و  
پسر و پسر باین باید حکم فقر آمده و دختر و هر حکم خواهد داشت و ظاهر  
اینکه در مقامی بجز عرفی ندارد و از بعضی نقل خلاف ظاهر میشود  
فکر شد از حرمت و تنقیح است که پیش از عقد واقع شده باشد و اگر بعد از عقد  
واقع شود باعث حرمت میشود **چهارم** از اسباب حرمت است نفای  
عدالت و ملاقات آن موجب بودن چهار زن از آن عقد است از برای مرد آزاد  
پس بقیه حرام است و در اکثر و بعضی بیشتر میشوند بیک وجه زن آزاد  
داشتند باشد و چه ندانسته باشد و حکم غلام گشت و گنیز و متعه  
بخواد میشوند و از ظاهر و بعضی خلاف و متعه نقل نموده اند که در چهار  
زن است و زیاد میشوند متعه بیک و معلوم نیست که ملاقات این باشد  
اینکه در این عصرها اتفاق بلکه مرد و زن و دهب شیده باشد و هرگاه یکی از  
چهار زن طلاق رجوع حد ناعده متفق نگردد نتواند زن دیگر از عقد  
نماید و اگر بیک ظاهر یا نیز طلاق رجوع حد ناعده و متفق نشود نتواند  
زن دیگر عقد نماید و بدانکه هرگاه زن را سه طلاق صحیح داده شود و طلاق

کتابخانه

که باشد بر شوهر حرام است تا آنکه شوهر بگوید یا بگوید بکناج صحیح و آنوقت آن  
علاقه میشود و هرگاه آن زن کثیر باشد و در طلاق حرام میکنند و اگر در چند بار از او  
و هرگاه در طلاق داده شود و بگوید طلاق میشود و در طلاق باید با سبط باشد  
که زن در شب یک طلاق طلاق دهد و بعد از آن بگوید طلاق نماید و دخول نماید و در طلاق  
و بگوید طلاق دهد باز بگوید نماید و دخول نماید و در طلاق بگوید طلاق نماید  
از انقضای عقد آن مرد اول و اگر بگوید و آنچه در این سه طلاق اول باید و دیگر  
او بکناج نرود باز شوهر را اگر گفت و بگوید اول که سه طلاق داده که در طلاق شود  
و در دفعه آخر شوهر را بکناج نماید و آن شوهر و دیگر طلاق میشود و  
از اسبابی که طلاق است و آن اینست که مابین زن و شوهر مانع میشود و در فتنه  
شوهر و زن از آنست که یکی بگوید این طفل از من نیست از چهار بار باشد  
یا نه باشد و شریک گفتن زن نیز چهار بار باشد یا نه بطلان گفتن شریک  
مذکر کرده در مقام خود که این رساله که این ندارد و اینست بخداوند که طلاق از وقوع  
بگوید بدین الزام است که این از اسبابی است که در این بر این حرام میشود و دیگر  
طلاق میشود از اسبابی که طلاق است پس جانیست که مسلم کا در  
کناج نماید چه از اول داشته باشد و مسلمان شده باشد چه در حال اسلام بگوید  
چه دائمی چه موقت و چه کثیر و در اصل کتاب خلافت و قریبه و قرآن شده  
از حد طلاق و نحو طلاق و در منتهی و نحو موقت و در منتهی و نحو غیر منتهی







در اینجا اینست که بلفظ مستقبل مثل زوجه ایست و اگر مرد است  
 اختصاص بر آنچه ذکر شد و اگر او را مرد یا وکیل آن بگوید تزوجت و امثال  
 آن را و گفتن را وکیل آن بگوید تزوجت صحیح است و در صورتی که  
 متعده میشود و بگوید بیست نصاب نباشد و حکم اهل کتاب و غیره بر مخالف است  
 و متخلف است اعتبار زن موقوفه عاریه و آنکه از احوال او سؤال نماید که شری  
 و متعده نباشد باشد اگر متعده باشد لیکن شرط نیست و اجابت و  
 مکروه است که زن با او باشد و مکروه است که بگوید متعده نماید پس اگر متعده بود  
 از آنکه بکار زن نماید و اگر او را زن که اگر خواهد از آنکه بکار زن نماید و اگر او را زن  
 بدینکه بگوید چنانچه سابق هم باشد بآن شد و حکم است از آنکه بگوید با  
 خواه و آنکه خواه متعده نخواهد گفتن را متعده نماید و بدینکه او را هم چنین  
 برادر و علقه را اگر دهد و علقه را بخواهد و اگر مرد باطل خواهد بود  
 و باینکه قول را حرام است **سیم** مصلحت و فکرت آن شرط نیست  
 شرطی که معلوم باشد از مبلغ و مقدار و وقت و غیره و شرطی که اگر  
 مشاعره شود که نیست حتی در غیر جای که مشاعره و بیع کافی نیست و بیع  
 شرطی که نیست چه کم و چه زیاد و در چندین یک وقت کلام باشد مگر باید متعده  
 باشد پس شرط یکدانه کلام کافی نیست و از بعضی نقل شده اند که اگر از یکدیگر  
 نیست و عطف است و مشاعره است و بگوید شرطی که معلوم مرد باشد پس اگر مال غیر

مقدور صحیح نیست و در چندین فقره تفصیل باشد و بیع آن صحیح باشد و در صورتی  
 بر اجازت چنانچه بعضی گفته اند و اگر قول نکوه باشد و هر چه از وقت با  
 منته باشد با او باشد و در چندین فقره تفصیل و اگر مرد باشد و اگر زن  
 باشد و منتهی در هر دو از یکدیگر است که در وقت او را برید میکند از وقت  
 بیع احتیاج با یکدیگر و قول نماید بیست و اگر قول کرده باشد خود و مرد یا  
 بدینکه یکدیگر زن اطلاق کرده نبوده باشد که در بیعت هر یک از اطلاق  
 نبوده است از هر دو یک میسر اگر در وقت عا است و عطف به پدر و اگر به یک  
 و هر است به یک نفر چنانچه در حدیث بهرین طور آورده شده است  
 و آیام حصر مستثنی است و در باقی پدرها مثل تا آخری و نیز در اطلاق  
 است و از اینها بیعت طریقی و اشیاء و اگر بگوید قول معلوم شود که  
 بیع نباشد و بعد است مثل اینکه شریعت است یا غیره و فایده است  
 از اینها نیست و بعد از قول خلاف بیعتی گفته اند که هر چه داده و پس بگوید  
 و هر چه نگذاشت منتهی هر چه کم باشد چه زیاده و وقت تمام شده باشد یا  
 نشده باشد که بیعت باطل است و از بعضی نقل شده است که در بیعت چنانچه  
 و هر یک بگوید و بعضی گفته اند با بیع در قول و عمل را یک **چهارم**  
 مقدور باید معلوم باشد که زیاده ندارد و هر چه از هم را نباشد و در  
 اتصال عقد خلاف و احوال اشغال است و باینکه هر یک از شرطی که در















و در هر چقدر آنرا در شهر صدای او شنیده باشد به بعضی است اما بدانکه هرگاه آنرا  
 از کثیر فرزندان عیال بماند تا آنکه فرزندان هفت دیگر او را متولد نمایند و بعد از آنکه  
 مردی که خیرت و باقی مانده باشد و آنرا چنانچه بخواهد از کثیر فرزندان شده باشد که در  
 فرزند و اگر فرزندان در زنده بماند و هر چه مثل این است که فرزندان یا وریه است  
 و بنده محض است و اگر آنرا ببرد و فرزندان با آنرا ماند مادر او را و بشود از دست  
 اگر سهم فرزندان از مادر و از باقی بزرگ و فایده نیست مادر نماید و الا باید مادر  
 نماید و باقی بماند و بنده باید که بماند یا برانچه مشهور تر دانسته اند و از بعضی  
 موده اند که بپایند از مال دیگر و بدین و از بعضی نقل نموده اند که بپایند  
 و نیست مادر و قول مشهور علی نظار خراسانی است اما **دوم** که شیخ است  
 بر هرگاه مالک تمام خود را بفروشد و بخواهد قرض میکند نکاح زن یا مالک  
 و اگر بخواهد از آن میگذرد و در هر یک زن او کثیر باشد حق نیست و اگر از او  
 خلافت و مشورت و اینست که مثل کثیر است و اما احتیاطا طهارت و در کثیر شوهر  
 یا چیده بنده باشد و چیده آنرا و چیده بعد از آن و چیده پیش از آن و چیده بعد از آن  
 بدین خلاف نموده اند که خریدار بخرید و اجاره و اگر بخرید و اجاره بخرید و اگر بخرید  
 و نسیان مثل حلال حق کثیر است و اگر بخرید و نسیان بخرید و اگر بخرید و نسیان  
 بپایر مشهور نموده شده و از هر دو حق و این نیست و چیده و اگر اجاره نماید مالک  
 مشهور میشود و الا مشهور است و از بعضی نقل نموده اند که اگر بخرید و نسیان

از جمله

گرفته باشد نصف را بقیه پس بنده دل و قریب و اگر بخرید و نسیان باشد و اگر بخرید  
 است و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید  
 اما مستقیم که طلاق است پس هرگاه نفقه بنده آنرا و یا کثیر غیر آنرا بخرید و اگر بخرید  
 آن صدق است اختیار بدست آنرا مطلقا اختیار با بنده مطلقا و چیده را بخرید و اگر بخرید  
 او را مطلقا و قول وسط مشهور و اما احتیاطا طهارت و هرگاه زن کثیر را بخرید و اگر بخرید  
 اختیار بدست نیست و عمل خلاف نیست و هر چه بخواند اما از آنکه کثیر را بخرید  
 و بطلان مطلق طلاق و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید  
 از برای خود و دیگران که بپایند و اما **دوم** از **شیخ** که در کثیر ملک است پس بدانکه  
 به قریب مال بخرید کثیر مطلق و اینست چنانچه گفتند که هر که بخرید و نسیان  
 مطلق است و اگر بخرید و نسیان که در سال باشد یا بخرید و نسیان که در سال باشد  
 یا بخرید و نسیان که در سال باشد و اینست چنانچه گفتند که هر که بخرید و نسیان  
 و از بعضی نقل نموده است که هر که بخرید و نسیان که در سال باشد یا بخرید و نسیان  
 طهارت و اگر بخرید و نسیان که در سال باشد یا بخرید و نسیان که در سال باشد  
 بوده است استبرای نیست و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید  
 که در هر یک آن دخل نموده است و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید  
 که بخرید و نسیان که در سال باشد یا بخرید و نسیان که در سال باشد یا بخرید و نسیان  
 اختیار طهارت و اینست و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید و چیده را بخرید











شرط و صفت مرد باشد و مرد از شرط اینست که بر چیزی معلق باشد که بکلی یا  
 وقوع آن و عدم وقوع آن مثل اینکه بگوید انت طالق آن جا و الحال و بی هم اگر  
 بی شرط مطلقه اگر نه طالع حاج و صفت چنانست باید و مرد از شرط  
 که لا محاله واقع شود مثل اینکه انت طالق ان طالع الشمس یعنی مطلقه اگر ان شاء  
 طالع نماید که باین لفظ طالق صحیح نیست و بعضی افعال طامعه اند که اگر بگوید  
 طالق اگر کان الطالق یقع بک **باید** که طالق واقع نشود و اینست  
 بلکه اقوی تر است در شرطها و معلق بر شرط و صفت یا زیادت و هرگاه بگوید  
 انت طالق طلقه یا ثلثا یا بگوید انت طالق انت طالق انت طالق  
 بک طالق بیش از واقع میشود و جمعی گفته اند که یکی هم واقع میشود و قول  
 اول اشهر است بلکه اقوی اگر مخالف اهل سنت باشند زن خود را  
 یا بنظر همه سه طلاق نمایند سه طلاق میشود بلکه بگوید که در هر سه  
 طلاق صحیح باشند و طلاق دهند از برای ما یا از است که ترویج نماید و چون  
 در سه طلاق باطل باشد مثل اینکه در جفر باشد یا شاهد نگیرد یا متعلق  
 بر سه چیز که شرط و صفت باشد و بکلی یا غیر آن یا از اجزاء اینها  
 صحیح میدانند و ما باطل میخوانیم یعنی از آنها نقل نموده اند و اما در  
 بسیار در اصل مسئله هست و ادعای اتفاق نموده اند و فرقی نیست  
 مابین اینکه زن مخالف باشد یا غیر مخالف و از بعضی جاریست این مقام ظاهر

که بگوید

که در چه اتفاق باشد یا نه و اگر زن چند در سه طلاق خود را هم میبیند و اینست  
 در جمیع موارد اتفاق **و کف** چهارم در شهادت که کف بر طلاق است و کف  
 وفاق است که شرط در شاهد مرد و در حجت طلاق و در استماع عدالت  
 یا اکتفاء با سلام خلافت و اول شهادت را حوطات و شرط نیست  
 که در شهادت بخوانند که استماع نماید بلکه بگوید انفا کافی است و صفت  
 عدالت سابقا ذکر شد و عدالت در نظر مطلق کافی است چنانچه گفته شد  
 در احکام **و کف** پنجم در طلاق صحیح بر دو قسم است باین است و جمعی  
 مرد از باین است که اختیار زن در سه طلاق است که بدو و عدالت او  
 با هم زن در سه طلاق و آن شش است **اول** یا باشد در قسم  
 صریح **سجده** غیره یا غرض و در هر دو وجه و در هر دو وجه **چهارم** عدالت  
**پنجم** میان نه کار یا بگوید رجوع در هر صورتی باشد چنانچه در هر دو  
**ششم** در سه طلاق و مرد از هر دو قسم است که از برای شوهر اعتباری  
 باقی است که نام او منتفی نشده است بدون مقتضای زن و با او  
 و باین شش قسمی که ملاک در دیدن عدالت و حجت و از آن جمله عدالت  
 و باینکه که رجوع در یک یا نه چنانچه ذکر خواهد شد **باید** که  
 هرگاه قایل بطلان زن از چهار نفر از طلاق رجوع دهد و بخواند زن بگوید  
 بگوید احوط اینست که ندعا و میباید و هم چنین اگر یک از طلاق باشد که



خواه و بیکدیگر و از بعضی کمال و بعضی بر اول نداده و در میان ستم  
 و اگر طلاق باین باشد چنان نیست **و اما از حق** پس بدانکه مکره است  
 از بعضی بعضی طلاق دادن و اگر طلاق دهد صحیح است و هرگاه طلاق صحیح  
 هرگاه در ایام عده یکی از بیع و زوجیه ببرد دیگر بیارش بیست هرگاه باین  
 باشد یا عده منقضی شده باشد مرد را رفتن جایز است و زن از بیعت نماند  
 یکسال از وقت طلاق بگذرد و باین و مکره است شریعتی که باین  
 باشد صحیح شود از آن مرد و در بعضی دیگر ببرد و از جبر نقل نموده اند که  
 در باین و در ایام عده مرد علم از بیعت و طلاق غیر از این نقل نشده و آنچه  
 ذکر شده است بلکه اطلاق و از آن حق شرعی حلال است و سایر این  
 که زن سه طلاق نامیده میگرداند و اگر شریعتی را بگوید باین  
 مرد با حلال گویند که حلال می شود شریعتی را که او را میگوید  
 شرط دارد اول اینکه دخول نماید و هر چند اقرار شود و عقد  
 و خلوت نماید نداده و ظاهر اینست که از شیعه خلوفی نیست بعضی اهل  
 سنت عقد کافی دانسته اند و قوم و حول و بیرون باشد قبل از  
 که غسل و آبپاشی و در بعضی کافی نیست و هر چند جایز بدانیم  
 معتقد باشند نه بطلان عین و تحلیل **و اما** آنکه عقدی را میگویند  
 معتقد **چون** آنکه بوضع مشروع باشد نه بر تائید و شبیه و هرگاه با

شرایط حلال است که او را بگوید و هرگاه سه طلاق هم  
 میگوید و هرگاه یکبار یا بیست طلاق و در طلاق هم میگوید یا نه و نقل  
 آنکه شریعتی را که در طلاق داده و مکره است و اگر گرفت و داده طلاق داد باین  
 شریعتی را که گرفت باین طلاق داد و باین سه طلاق محسوب شود یا در طلاق  
 با بیست یا یک طلاق اولی را حلال بر هم زده است همین قول آنکه شریعتی است بلکه  
 اقوی و ظاهر و دیگر از احوط مطلق رجوع نمودن بزوج است در بعضی که  
 طلاق باین باشد پس بدانکه رجوع نمودن حاصل میشود یا اینکه بگوید و اجتناب  
 با رجعت با رجعت نیست و بعضی نیست و در آنکه رجوع با بیست حاصل میشود  
 و هر چند صحیح است چنانچه گفته شده است آنکه ای کاشی با هم بعد از آن اقرار  
 بگوید و در غیر این اقرار از هر چه دلالت بر صحت رجوع کند فی الجمله خلوفی نقل  
 است و بعضی است بلکه بعضی که دلالت کند رجوع کافی است و حاصل شود  
 با اینکه و نمی تواند یا بیست یا بیست بکشد و احوط اینست که از بیعت منقضی  
 شود است هرگاه با قصد رجوع باشد طلاق نیست چنانچه اگر بقصد عدم رجوع  
 باشد طلاق نیست که حاصل میشود و در بعضی است و اگر بدانند که مرد  
 و هم چنین است و در بعضی که صحیح است از او سر بزنند یکی از این احوط با عقل  
 باشد و طلاق است آنکه اگر بقصد رجوع باشد و عدم رجوع هیچکدام نبود آیا  
 رجوع حاصل میشود یا نه اقوی اینست که میشود و از احوط و اخص است طلاق نیست







بالوقت نیست و غلط و وسعه و نال و سره و نال اینها نیست  
 مثل اینها و در و دستمال طلا و آلات و احوال اینها که اگر نیست خود و خود را  
 از هر یک و هر یک قول بر هر یک نقل نموده اند و آنچه مذکور کرده اند از عده  
 بجهت نفعی که از بدو و عده کنیزها که از طلاق باشند و طلاق است و بعضی  
 در بعضی نقل کرده اند و شاید است که گفته اند یا شاید چیزی در بعضی نقل کرده  
 شوهر زن آنرا باشد یا نباشد و اگر تا حالا اول آنرا نموده و شوهر از طلاق بپاید  
 عده او عده آنرا است و اگر بعد از آن چیزی که اگر بگوید نیز چیزی است و اگر آنرا  
 عده کنیز است و عده زن و نقل کنیز است یا بر شوهر و بعضی بر شوهر و نقل  
 شوهر و بر شوهر اگر هم باشند تا است بعد از عده و ما نقل کرده اند و عده  
 کنیز و زن است شوهر یا بر شوهر و عده و نقل است و از بعضی نقل کرده اند  
 و نقل نموده اند و امر اجناس طلاق است و اگر آن زن باشد تا آن وقت که بر شوهر و نقل  
 طلاق شود و اگر پیش از آن طلاق است و طلاق است و هر یک که در وقت طلاق که  
 و عده شوهر داشته باشد و تا آنکه بر عده و بر او نیست و اگر شوهر داشته باشد  
 احوال اینها که چهار ماه و سه روز عده که طلاق و عده آن تا طلاق داشته باشد  
 و عده نداشته باشد یا شاید چنانچه شوهر گفته اند که اگر کنیز هر زن باشد عده ندارد  
 و در بعضی نقل کرده اند طلاق را اگر بگوید قول بعضی نقل کرده اند و عده ندارد  
 عده طلاق از عده صاحب شوهر که عده طلاق با عده و عده و عده و عده و عده و عده

و اگر بگوید  
 و اگر بگوید  
 و اگر بگوید

خبر بگوید و عده نیست که تا خبر بگوید یا ما می گویم خبر بگوید یا خبر بگوید  
 خبر بگوید یا خبر بگوید و عده نیست که تا خبر بگوید یا ما می گویم خبر بگوید یا خبر بگوید  
 معلوم باشد و از عده و خبر است که معلوم باشد و از عده و خبر است که معلوم باشد  
 و در عده باشد از وقت خبر است و اگر عده و خبر باشد از وقت خبر است و از عده  
 و خبر در عده و از وقت خبر است و عده اینها را شاید است و از عده و خبر  
 چیزی که بگوید یا خبر بگوید و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 شرط است در این هر دو شرط است و در این هر دو شرط است و در این هر دو شرط است  
 مثل آنکه در هر دو شرط است و عده و خبر است که صحیح است که هر دو شرط است  
 عده و سوال نماید از شوهر و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 و از عده و خبر است و در عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 و از عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 این اجناس طلاق شود و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 طلاق این که طلاق با عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 طلاق این که طلاق با عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است و عده و خبر است  
 الفاظ کا حقیقت بدون الفاظ طلاق یا باید است طلاق یا طلاق یا طلاق یا طلاق یا طلاق یا طلاق  
 است و طلاق است و امر اجناس طلاق است و طلاق است و طلاق است و طلاق است و طلاق است







در آنکه است حال است و چنانچه نظر نماید باشد و اگر باین نظر شود  
 شود و بعد از آنکه برین ظاهر است که حرام است و آنچه در آنکه در آنکه  
 و در آنکه که نکات که برینده باشد پس مثل جرحه و بجهت آنکه که نزد با  
 نژاد بکیر و در بران و سلسله که شود حال است بدانکه جایز است  
 نکات را بدست آوردن بود چنانکه باشد و کند و در جرحه باز جرحی  
 و در جرحه باینها لکن هرگاه در جرحه نکات است و اگر یکی از آنها را بزنند  
 بزنند و جرحه متفرقه داشتند باشد و نکات در بعضی از آنها با احتمال  
 آنکه هرگاه برین نکات که در حال ظاهر میشود و در غایت لکن هرگاه  
 اگر جرحه نکات است و در جرحه نکات که باید و در جرحه نکات است  
 که هرگاه چند سلسله از جرحه نکات و در جرحه نکات که در حال است  
 و با احتمال شش سلسله است و در جرحه نکات که هرگاه سلسله و یا یکی از آنها  
 و در آنکه نکات یا این سلسله در جرحه نکات و معلوم میشود که هر سلسله از سلسله  
 و یکی از آنها را بزنند و در جرحه نکات که حرام است و بدانکه نکات که شش  
 است و در جرحه نکات که حرکت نماید یا حرکت نماید و در حال است  
 و اگر یکی از نکات که حرکت نکند آنکه حرکت نکند حال است که جرحه  
 متفرقه باشد باشد و در جرحه نکات که حرام است و در جرحه نکات که حرکت  
 حرکت نکند حال است و اولاً آنکه حرکت نکند و اگر حرکت نکند و در حال است

و احوال دیگر و مسئله است که موقوف است و از آنکه نکات که در جرحه نکات  
 و در جرحه نکات که با احتمال جرحه نکات و اگر نکات که نکات است  
 حرام است که نکات که در جرحه نکات که حرام است و در جرحه نکات  
 شش جرحه نکات که در جرحه نکات که حرام است و در جرحه نکات  
 از ایشان اما مقام در جرحه نکات که در جرحه نکات است  
 و فصل اول در جرحه نکات است و در جرحه نکات که در جرحه نکات  
 و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 است و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 و آن کسی که در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 نصر و جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 داده است با جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 که در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 جایز است و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 و امثال اینها و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات  
 ضروری است و در جرحه نکات که در جرحه نکات که در جرحه نکات است و در جرحه نکات



ممکن نباشد و اگر زن غایب برود یا ناخوش شود و البته جائز است **اما باینکه**  
 در چنانکه میگوید است و شعور اینست که واجب است بریدن چنانچه در هر یک  
 راه غفلت و دوری از حلقه است و در شاه را که در هر طرف میروست  
 بر غیر بعضی مطلق و بر غیر بعضی دیگر که مطلق را نصیب باشد و از نشانهای  
 نقل نموده اند که بریدن مطلق کافیه و موضع بریدن زیر طایفه است یعنی  
 نمیکند مطلق هر نام میشود و میخواند و داخل کردن شود و موضع دیگر که در آن  
 که اگر در با امثال آن در آن درو بند و خرد نیاید و در حقش است و نیز چنانچه در  
 غرض است بریدن بر آنکه در هیچ نمائند یا حیوان دیگر را که در حلقه است  
 و حرام میشود و شریعت بر بقیه روز و شب که در هیچ با غیر میکند چنانچه  
 دست و پا و کمر و نقل در هیچ و بقیه شود و هم چنین که در هیچ میکند و اگر  
 طایفه بر آنکه اگر بده یا استیصال بر آنجا و در هر دو در هیچ حرام میشود  
 و اگر در آنجا باشد و در هیچ است بر آنجا بریدن بر هر نوع که باشد و اگر  
 تبخیر و تبخیر و تبخیر و تبخیر با بسم الله و اولی است که بعد باشد و  
 احوال و از غیر این نیست بدانکه هرگاه معلوم باشد که حیوانی را نخواهند  
 زنجیر یا غیر نمایند و نه در هر است و حال مردن است و در هر حال  
 در آنکه بپنج مرد یا بیک طایفه میشود و اگر عکس این حکم کرد طایفه  
 میشود و اگر و تبخیر شود و طایفه است و تبخیر که نمائند که باید حرکت نماید و

محل نام

مندرج در هر یک و باید که اگر حرکت نکند یا خون سنگین بریدن ابد حرام است  
 و از بعضی دیگر که حرکت نکند خون کثیف نموده اند و امر احتیاطی و ظاهر است  
 امر طایفه است که ماله غنله حرکت بعد از زنجیر شود و بیشتر از آن هم احوال فرجه  
 دارد و طایفه است بر آنکه بعد از خون سینه چیده و در وقت خنجر حرام است یا دیگر  
 و بعضی که گفته اند که در وقت طایفه است که بر زنجیر است یا نه چیده حرام است  
 یا نه و امر احتیاطی در هر دو واجب است و در هر دو که حکما باشد یا شکالی نیست که چیده  
 طایفه است و شریعت است که در وقت که سفید و یکبار و در وقت خنجر بر بندد  
 و بیشتر یا بر آنکه اگر گفته نگاه بدارند تا خنجر نخورد و نباید بدست خود بیاورد  
 او را گرفته نگاه بدارند و در هر دو چیده است و اگر چیده بر بندد و در  
 او را رها کنند و در وقت دست چیده او را بکشد و باز بر بوی خنجر و  
 اینست که نگاه بدارند و از چیده گفته اند و چیده یعنی ششکال نموده اند  
 و علم این نوع خواص را از حدیث و روایات با آنکه مشهور است و در بعضی  
 همین کافیه است و از بعضی نقل نموده اند که گفته است که تبخیر خون کثیف و خنجر  
 حیوانی در هر دو بریدن و در بقیه اینست که اگر کسی که زنجیر میکند و حرکت نکند  
 زنجیر و نکشد از مکان زنجیر مکان دیگر نام فارقت کند روح او حلال  
 و بر بدن بر آنکه زنجیر و دادن آب را که گرفته باشد مجزوم و کاره را  
 بقوت کشیدن و مکرره است در تبخیر نمودن و در هر دو چیده بیشتر از زوال







به حیوانات به چند قسم است و در این چند فصل ذکر میشود **فصل اول**  
 به حیوانات در باب است بدانکه بفرمان هر چه به حیوان مایه باشد **اصول است**  
 و در باب این که حیوان مایه طالع است و مایه هم آنچه بزرگ داشته باشد **طالع**  
 بلا خلاف آنچه نداشته باشد باطل است و مشهور است و از آنکه  
 مایه مایه و زنا و زهر و حریص عبارت از آن است و از حیوانی که طالع  
 اند و بعضی حیوانی که طالع اند و اگر مایه و شکم مایه طالع است  
 و اگر مایه طالع است اگر چه طالع بودن قوی است و هرگاه مایه مایه را  
 بکند و جان داشته باشد طالع است بشرطی که قوی و بزرگ داشته باشد  
 و در خارج آنست که در هر چند که قوت شود و شکم مایه طالع است  
 و هر چه مایه باشد مایه را اگر شکم داشته باشد طالع است و اگر شکم  
 در شکم طالع و این سائل طالع نیست مگر در این فصل آخر که  
 قتل و کشتن و بعضی گفته اند آنچه در شکم مایه است طالع است  
 نقل علم طالع گونه است **مقام دوم** در حیوانات خشک است  
 و بر دو قسم است پرنده و غیر پرنده اما غیر پرنده به طالع طالع  
 نیست از سبب آنکه در هر دو که مایه طالع است و مایه است  
 و در مایه طالع است و مشهور طالع بودن است و قول بجهت خدا  
 و مایه مشهور مایه بودن کوش حیوانات خشک است و قول

طالع مایه

بلاست

بلکه است مثل قرون اند و شایسته و از آنکه بجهت قرون نبات و حیوانات  
 و اگر حیوانی مایه مشهور خلاف مشهور است که حکم طالع است و بعضی از آن  
 و از بعضی حیوانات طالع اند و در طالع آن از بعضی آنکه مایه و زنا و زهر  
 آن شود و از بعضی که زنا و زهر و حریص از بعضی آنکه و بعضی آنکه شکم است  
 آن ظاهر شود و بعضی آن که زنا و زهر و حریص از بعضی آنکه شکم است  
 و بعضی حیوانات و از بعضی طالع است و طالع است بدانکه است و طالع  
 میشود و مایه از آن که طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 و در هر چه طالع است و طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 و در طالع است و طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 و از بعضی مایه و زنا و زهر و حریص از بعضی آنکه شکم است و از بعضی آنکه  
 و از بعضی آنکه شکم است و طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 بعضی مایه و زنا و زهر و حریص از بعضی آنکه شکم است و از بعضی آنکه  
 واضح است که اکثر انبیاء نمایند و طالع است که مایه و طالع است  
 با آن باشد اگر چه طالع است و از آنکه طالع است و طالع است و طالع است  
 باشد که کوش و طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 که ذکر شد و در بعضی طالع است و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است که از آنکه طالع است و طالع است و طالع است و طالع است



مطهره. و بعد از آنکه تمام شود، بگوید: قلل و قلل: یا الله

3







بگویند چنانچه آنکه هرگاه با آب منجر خود خورده و آنچه که در حلال است  
 و آنچه حرام است و بدانکه هر چه ضرر نماید خوردن چه زهر باشد و چه غیر آن  
 و آنچه از آن کولاست و ضرر بابت یا حلال هم که ضرر نماید حرام است خوردن آن  
 برنج بالقیس با خاص و اوقات مختلف است و کل و خاک اتفاقا و سنگ  
 بیا بر شهور حرام است و خاک نیز بجا و با هم حرام است خوردن خود و جمعیت  
 شفا حرام نیست و دعا آنا انزل الله خواندن شرط نیست بلکه زیاده و فضیلت است  
 و مراد از نیت همان است که عرفا آنرا نیت گویند و با چهار مرتبه و هشت مرتبه هم  
 حلال است و در خوردن نقل و برکت در هر چه شوی و عبد قیام و در میان  
 خلافت و حیاطا هرگاه در کل مرتبه که در فطر از نقل شبیه بابت که حلال است  
 و هم چنین باقی کلمات که در عرفا طهارت است و طهارت احادیث و فنا و شافل  
 انما میشود و در غیر فطر هم در نیت که جایز باشد و خوشتر که ضرر نکند  
 کل خنوم و کل قهر و حیدر آنچه که طهارت فرشته اند لکن احوط ترک است  
 اما مقام و هم که مایعات است بپایانکه هر چه مست کنند با شکر و مایه و قهوه  
 و غیر آن هر چند از نفس حرام است که آن و زیاد آن و غیره و غیره و آنچه  
 انکه در بعضی از آن و آب و دیگر که در هرگاه بخورند بطوریکه هرگاه آنچه در میان  
 بالاباید و آنچه بالامت نیز برود و از بعضی نقل نموده اند که باید علی غلظت هم  
 شود و احوط اول پیش از آنکه دو نیت آن برود حرام است و فرقی نیست میان

آنچه مذکور کردید از جو شیدان و کث و ثلثان شدن یا نش باشد یا با فلاب  
 چنانچه تصریح نموده اند و از ظاهر بعضی نقل نموده اند که جو شیدان فرقی نیست از کث  
 ثلثان و رفت و آنچه نقل شده است از عبارت بعضی و لالت بر این ندارد و در عصر  
 بعضی یعنی آنچه از موی یکیند و نمره یعنی آنچه از خورما یکیند و خلافت و  
 آن طبیعت است و امر حیاطا طهارت و آنچه از موی که کشتی از اقسام آن است  
 در میان طعام نمایند طهارت که علی کلام نباشد که پاک و طلال اگر در میان  
 نمایند که پاک بپوشند حیاطا بسیار است و در نیت آن ضرر نیست طهارت  
 ضعیف که در نیت بسیار است و علی الظاهر طهارت نیت پاک است و طلال  
 نجاست آن نیست و هم چنین خوف کذب که شبیه بخورد و از بعضی نقل نموده اند  
 که هر چه که در در یک بریزند و پاک و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 بپوشد پاک است و در بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن  
 و احوط بلکه اقوی است و فرقی میان نجاست و یک نیت که بپوشد پاک میشود  
 و بپوشد و از بعضی موافق حدیث نقل شده است که هرگاه کسی طهارت باشد که با چوب  
 زده چوب بخورد و بپوشد دست خود را بشوید و با و چیزی بخورد بلکه آنکه  
 هرگاه چیزی خورد باشد و نجاست بر میان برسد و مایعات را اگر بشوید ممکن  
 نباشد نجاست طلال شدن یا اینکه آن موضع را بپوشد و باقی طلال است و پاک  
 و اگر در نجاست طلال مانع باشد در زیر آسمان میزبانند و از بعضی طلال نقل







مقدم است و هیکل و خلقت در آنکه نوع اقطار بر شارب میفروداند از غایت که متواتر  
 و در دوا نمودن شارب غلات و انظار کلام ایشان سه قول بر میاید جز از مطلقا وضع  
 مطلقا و جز از دوا و هیکل علاج مخصص باشد وضع در هر یک که مخصص باشد و امر احتیاطی  
 و افع است و از مسئله قبل اشکال و مقول قول صحیح و چون مسئله از مسائل کثیر النوع  
 و چاره از آنکه بآن نسبت بجهت طریقه و افعی که در هر یک و ملاخصه احتیاط بقدر امکان  
 نموده و دستور العمل باید نوشته اول باید ملاخصه قول طبیعین حافظ شود از راجح  
 مسئله تحصیل ریحی یعنی طایرین که اسم خود را طبیعین گذاشته اند و میل بعضی از  
 حیوان با اینها این نوع بخور است و نباید عمل نمایند و بعد از آن که تحصیل کنند که فوق  
 آن ممکن نباشد نمود باید که ملاخصه و ضرورت فکر مرکب شود ملاخو و ملاخو و بعد از آن  
 اگر ریح احتیاج میبرد شد مثلا بیکه آب یا بنجریه یک چیز می نماید و هر قدر ممکن است کمتر  
 هر چند بیکه سکر سکر سکر و یک چیز شود و هیکل و یک چیز باشد و ملاخصه و ملاخصه  
 مخصوص ریح احتیاطی و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 از فصل و کرم شارب لیس و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 شارب بر سفره که در آن شارب باشد و هر چند که خورد و شارب لیس است هر کس که  
 اما او را به مقتضای الکحل و شارب و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 باید که در آن است بدستمال و مستحایب که پیش از استعمال دست را بشوید و بکشد که  
 از جهت آنکه صورت و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه

بکشد و بکوبد و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 و صورت گفته اند و مستحایب است بهر آنکه کفین و الحاد بقدر و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 در وقت شروع سفره نمودن دست کفین الحاد بقدر و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 الحاد بقدر و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 اوله و آخره و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 مستحایب است که ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 المؤمنین و المؤمنات و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 طعام خوردن و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 خافا اما ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 سفره را بر وی داشتند و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 الطیبات و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 نماید و در این چیز خورد و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه  
 و مستحایب است که اول صبح طعام دست بشوید و شروع کند و در آخر طعام از دهان بگذرد  
 و بعد از آن دست بشوید و مستحایب است که بعد از صبح طعام کسی که بر سر است  
 او نشسته دست بشوید پیش از غذا و بعد از غذا از جانب چپ دست و در حین و بعد از  
 دست راست و هر چند بنده باشد و مستحایب است که هر دو دست را شست و دست بشوید  
 و مستحایب است که بعد از غذا بر شارب بخورد و بای راست را بر ملاخصه و ملاخصه و ملاخصه



و سحاب سحران که در سبزها در صفا و کعبه است که ترک کنند خدا خورشید  
 شایع بخند و کعبه که برایشان و اینکه کعبه کنند در وقت نماز خواندن و اینکه  
 راست بخیزد و برایشان و در روز و وقت که نشسته بخیزد و سحاب که  
 سه روز یکبار بخیزد و کعبه است که بخیزد و نماز بر ستایش و بخیزد و بخیزد  
 با که کند بلکه بایسد با بلفظ با عدل که بلیسد این و در این و منظور بر این  
 و سال نوشته شود و الله العالم ما مضمون الحمد لله رب العالمین و  
 العاقبة للفقیر و السلاوة والسلام یا خیر الله محمد و آله الطاهرون

الحامد ما را بکتاب جامع الدی  
 صبر و صبر و صبر  
 صبر و صبر و صبر  
 صبر و صبر و صبر  
 صبر و صبر و صبر

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 محمد و آله الطاهرون  
 صبر و صبر و صبر



Handwritten text in Persian script, organized in columns and rows. The text is dense and appears to be a continuation of the manuscript on the opposite page. The script is in a historical style, possibly from the 17th or 18th century. The text is written in black ink on a light-colored paper. There are some marginalia and corrections visible throughout the page.